

نبرد خلق

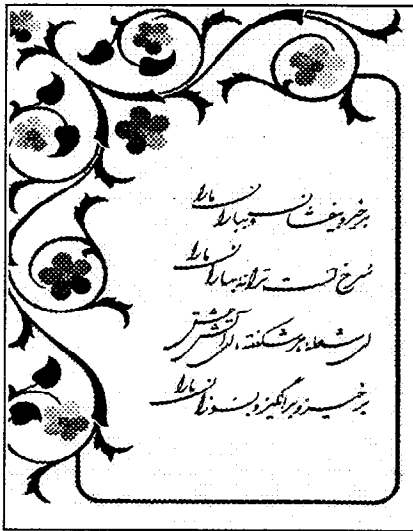
کارگران همه کشورها
متحد شوید

عید نوروز، جشن جنبش
بهار و آغاز سال ۱۳۷۷ را
تبریک می گوئیم.

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

NABARD - E - KHALGH No 154. 21 Mar 1998
\$ 1 , 2 DM , 7 Fr

شماره ۱۵۴ دوره چهارم سال چهاردهم - اول فروردین ۱۳۷۷
آمریکا و کانادا ۱ دلار، آلمان ۲ مارک، فرانسه ۷ فرانک



بهاران خجسته باد

هوادپذیر شد
گل از خاک بردمید
پرستو به بازگشت زد نغمه امید
به جوش آمد از خون درون رگ گیاه
بهار خجسته باد خرامان رسد ز راه
به خوششان، به دوستان، به یاران آشنا
به مردان تیز خشم که بیکار می کنند
به آنان که با قلم تباهی درد را
به چشم جهانیان پدیدار می کنند
بهاران خجسته باد

یادداشت سیاسی

سال ۱۳۷۶ به پایان رسید. در سالی که گذشت رویدادهای مهمی در ایران اتفاق افتاد که جامعه سیاسی ایران را باز هم سیاسی تر نمود. تنها رویدادهای یک ماه گذشته، برای مردم و نیروهای سیاسی مدافع آنها درسها و آموزشهای بسیار داشته است. در ماه گذشته، با سؤال عذرا فراهانی، خبرنگار روزنامه سلام از محمد یزدی، رئیس قوه قضائیه رژیم مبنی بر شایعه شکنجه بعضی شهرداران دستگیر شده، جناح خاتمی حمله وسیعی به محمد یزدی را سازمان داد. عبدالله نوری وزیر کشور در روز ۱۳ اسفند طی یک کنفرانس مطبوعاتی به محمد یزدی تاخت و او را غیر مسئول اعلام کرد. روزنامه همشهری در همین روز متن سخنان همراه با حمله مهاجرانی، سخنگوی دولت خاتمی نسبت به رئیس قوه قضائیه را انتشار داد. گروه مؤتلفه اسلامی که حامی اصلی خامنه ای است، ابتکار استیضاح عبدالله نوری را در دست گرفته و روز ۱۸ اسفند اقدام به انجام یک تظاهرات دانشجویی علیه عبدالله نوری نمود. علاوه بر این رسانه های طرفدار خاتمی به طور مداوم آخوند محمد یزدی را مورد حمله قرار داده اند.

بقیه در صفحه ۲

حمله نظامی به دو واحد از رزمندگان مجاهد خلق

صفحه ۱۶

درسهای جنبش کارگری و سوسیالیستی
سوسیالیسم و سندیکا

صفحه ۱۲

فرهنگ و هنر

- جشنواره رتردام و فیلمهای ایرانی
- در صدمین سالگرد پرشت
- بهترین خواننده سال

در صفحه ۷

۱۰۰ انسانی که در ۱۰۰۰ سال اخیر در تحول
تاریخ بشریت تأثیر گذار بوده اند

صفحه ۱۱

ویژه روز جهانی زن

پیام خانم مریم رجوی رئیس جمهور
برگزیده شورای ملی مقاومت ایران به
مناسبت روز جهانی زن

برابری جنسی و نهاد خانواده

خورشید سخاوتمندانه می تابد

فتواهای بعضی از آخوندها در مورد
پیوستن ایران به کنوانسیون
منع کامل تبعیض جنسی

در صفحات ۴، ۳ و ۵

زنان در فقر

صفحه ۶

یادداشتهای پراکنده

صفحه ۱۰

انسان ماه بهمین، انسان بی مرگ

ه آنها بن بست شکن بودند زیرا بر یک دوره سکوت و تسلیم، مهر بی بازگشت پایان نهادند، آنها قطب گرا نبودند و چشم اندازهای خود را با هیچ مدینه فاضله فکری یا سیاسی محدود نمی کردند. آنها از مردم و از تاریخ خود الهام می گرفتند، از رود جاری انسانها در کوچه های تنگ کلاه گلی و در ازدحام گرم خیابانها. از آفتاب سوزان حلبی آباد و از غربت شبانه روستاها.

در صفحه ۸

حیله های خبیث علیه فیدل کاسترو

صفحه ۲

بیماری ایدز مشکل جهانیست

صفحه ۲

جشن همبستگی در وین

صفحه ۲

بقیه از صفحه ۱

منبع: USA TODAY

تاریخ: ۱۹ نوامبر ۹۷

مترجم: لیلا

روز ۲۰ اسفند چهار تن از آخوندهای سرشناس قم با مهاجرانی ملاقات و خواستار اتخاذ تدابیری برای حفظ امنیت مراجع قم شدند. این مهمترین دستاورد جناح خاتمی در ماه گذشته بود که می تواند توازن جدیدی در درون حکومت را شکل دهد. در تهران شایع است که خامنه ای در مقابل این موج گسترده و تهاجم طرفداران خاتمی، نمی تواند مقاومت کند. و فرد دیگری را به جای یزدی، پس از پایان دوره مسئولیت او برگمار خواهد کرد. همچنین گفته می شود که گروه مؤتلفه اسلامی در یک جلسه بررسی رویدادها، به طور ضمنی فشارپذیری خامنه ای را امری مضر دانسته و آن را موجب تعرض بیشتر جناح خاتمی می دانند.

تضاد بین طرفداران قانونی کردن ولی فقیه (جناح خاتمی) و طرفداران حکومت عدل اسلامی (مؤتلفه اسلامی) در ماه گذشته بیش از هر موقع دیگر شدت گرفت و در این فضا، شورای نگهبان با حذف بسیاری از کاندیداهای سرشناس طرفدار خاتمی، یک ضربه کاری به این جناح وارد نمود. در مقابل جناح خاتمی یک بار دیگر فرصت یافت تا امر نظارت شورای نگهبان را زیر سؤال برده و خواستار مداخله دولت در این امر شود. در واقع اختلافی که خاتمی را به قدرت رساند، در صددند تا اولاً رئیس قوه قضائیه را تعویض نموده و در ثانی برای قبضه کامل مجلس ارتجاع، اهرمهای کنترل کننده که در دست خامنه ای است را خنثی سازند. در چنین فضایی است که انتخابات میان دوره ای مجلس ازتجماع برای انتخاب تعدادی جای خالی صورت می گیرد و در همین شرایط است که خامنه ای به تعویض بعضی از مهمترین مهره های سپاه پاسداران مبادرت می ورزد. تعویض علیرضا افشار و احمد وحیدی، که هر دو از بنیانگذاران سپاه و از فرماندهان مهم آن بوده اند، نشان می دهد که خامنه ای می خواهد با تعویض فرماندهان سپاه که مورد نفرت بدنه سپاه می باشند، قدرت خود بر این ارگان مهم نظام ولایت فقیه را حفظ کند. در جریان انتخابات ۲ خرداد ۷۶، اکثریت نیروهای سپاه پاسداران برخلاف نظر خامنه ای به خاتمی رای دادند و این هشداری به خامنه ای بود. تعویض محسن رضایی اولین عقب نشینی خامنه ای در مقابل این موج اعتراضی درون سپاه پاسداران که هر روز نیروهای بیشتری از آن ریزش می کنند بود. اما این عقب نشینی نتوانست قدرت خامنه ای در سپاه پاسداران را تثبیت کند. تشدید تضادهای درونی نظام ولایت فقیه و نیز تضاد مردم افزایش یابنده بین مردم و کل این نظام، شکافهایی در دستگاه سرکوب به وجود خواهد آورد. در این شرایط است که مردم برای تحقق خواسته های خود در گوشه و کنار به پا می خیزند. سال گذشته هزاران حرکت کوچک و بزرگ از طرف مردم در ضدیت با نظام اهریمنی ولایت فقیه صورت گرفت.

سال جدید در شرایطی آغاز می شود که بن بست و بحران در ولایت خامنه ای امکانات خامنه ای برای بازگرداندن شرایط به قبل از ۲ خرداد را هرچه بیشتر غیر ممکن می سازد. در این شرایط تشدید تضاد در درون نظام جمهوری اسلامی، راه را هرچه بیشتر برای حرکتی اجتماعی مردم و تحقق شرایط مناسب برای سرنگونی این رژیم ضد مردمی باز خواهد کرد. با آرزوی چنین چشم اندازی و با آرزوی تحقق صلح، آزادی، عشق و برابری برای همه مردم ایران، سال جدید و بهاران خجسته را آغاز می کنیم. □

اخیرا بالغ بر ۱۵۰۰ صفحه مدارک از طرف وزارت دفاع آمریکا کشف و ارائه شده که نشان می دهد پنتاگون برای حذف فیدل کاسترو چه برنامه هایی داشته است. این مدارک حاکی از آن است که در اوایل دهه ۶۰، ارتش آمریکا توبه ای پر از حیله تحویل رؤسای خود داده اند که با به کار گیری آن بتوانند فیدل کاسترو را مورد آزار و تحقیر قرار دهند. یکی از این حیله ها این بوده که عکسهای از کاسترو درست کنند که او را بیش از حد چاق و در کنار دو دختر زیبارو نشان دهند که در کشتیهای جنگی آمریکایی نشستند و قصد دارند برای جلوگیری از جنگ این کشتیها را غرق کنند.

بر طبق یادشتهای پیدا شده پنتاگون در صدد بوده که حتی تبلیغات ضد کوبایی را با فاجعه ی فضایی ارتباط دهد. در عملیات «حیله های خبیث»، یادشتهایی وجود دارد که درست قبل از این که جان گلن به قصد اولین سفر فضایی در سال ۱۹۶۲ کره زمین را ترک می کرده، نوشته شده است. در این نوشته ها پیشنهاد شده است که در صورت شکست این سفر فضایی کوبا را مقصر بشمارند. و برای این کار بایستی شواهدی ایجاد کنیم که بتواند ثابت کند پارازیتهای الکترونیکی از طرف کوبا فرستاده شده است. بعضی از این پیشنهادها مسخره اما بسیاری از آنها جدی بوده اند. مثلا پیشنهاد شده است که با یک ماجرای ساختگی که نشاندهنده تجاوز کوبا به ایالات متحده است بهانه حمله نظامی به کوبا را به دست آورند. که البته این طرح مورد اجرا قرار نگرفت. این پیشنهاد به دست وزیر دفاع وقت و لیدن جانسون که رئیس جمهور جدید آمریکا بوده می رسد. این درست زمانی است که یک ماه از قتل جان اف کندی در ۲۲ نوامبر ۶۳ می گذرد. اما این پیشنهاد توسط سازمانی که شاخه ای از مجلس بوده است طرد می گردد.

انانلس (تاریخ نویسی) از مطالعه ی این مدارک به این نتیجه رسید که ایالات متحده به طور جدی در ایجاد روشی که بتواند کاسترو را از قدرت حذف کند تلاش کرده است. این مدرک قصد آمریکا برای حمله نظامی را به خوبی روشن می کند.

در اوایل ۱۹۶۲ دریاسالار لمنتز به وزیر دفاع که رابرت مک نامارا بوده نوشته است که «مشکل کوبا باید در آینده ای نزدیک حل گردد. حمله نظامی آمریکا برای این کار واجب است و این تنها راه سقوط این رژیم کمونیستی است.» در یک یادداشت دیگر که توسط اریل ویلر، فرمانده ارتش، پس از یک میتینگ نوشته شده، آمده است که جانسون با «خرابکاری و آزار» و یا هر «عمل ریسکی، دیگر مخالفت کرده است.

این نوشته ها همچنین نشان می دهد که در اوایل سالهای دهه ۶۰ ارتش آمریکا با احساس تهدیدی که از طرف کاسترو می کرده بسیار مسئول و نگران بوده است. تعداد دیگری از برنامه های آنها چنین بوده است. - وانمودکردن سقوط هواپیمای جنگی آمریکا و یا صحنه سازی از حمله هواپیمای کوبایی به یک هواپیمای مسافربری آمریکایی به قصد جامائیکا، گواتمالا، پاناما و ونزوئلا.

- ایجاد هرج و مرج در کوبا با ریختن بلیطهای واقعی یک طرفه به مکزیکوسییتی یا ونزوئلا. - خلبان پناهنده کوبایی را در آسمان کوبا به پرواز درآوردن تا با خلبان کوبایی به مشاجره بپردازد تا حواس خلبان کوبایی را پرت کرده و سبب سقوط هواپیمای او گردد و ... □

لیلا
میلیونها نفر مردم جهان همه ساله در اثر ابتلا به بیماری ایدز جان خود را از دست داده اند. و میلیونها انسان دیگر مبتلا به این بیماری می گردند. بسیاری از کشورهای جهان بودجه ی کافی برای درمان و یا پیشگیری این بیماری اختصاص نداده و یا آن را اساسا نادیده گرفته اند. بنابر گزارشی که اخیرا توسط ملل متحد و سازمان جهانی بهداشت ارائه شده است شیوع این بیماری بزرگتر و سریع تر از آن چه قبلا تصور می شد، است. حدود ۱۶۰۰۰ نفر انسان هر روزه مبتلا به این بیماری می گردند که گزارشات قبلی ۸۵۰۰ نفر بوده است. سالیانه ۳۰/۶ میلیون انسان مبتلا به آن گشته که آمار قبلی ۲۲/۶ میلیون نفر بوده است. در این گزارش که به طور دقیق از یکایک کشورهای جهان تهیه شده، آمده است که ابتلا به این بیماری ۹ درصد اضافه گشته و ۹۰ درصد از بیماران در کشورهای در حال توسعه هستند. مراکز کنترل و پیشگیری این بیماری در آمریکا می گویند که در آمریکا تغییری در سرعت فراگیری این بیماری ایجاد نشده و همچنان ۴۰۰۰ نفر در سال یعنی ۱۱۰ نفر در روز مبتلا به این بیماری می گردند. در آمار سازمانهای مذکور همچنین آمده است که ۵/۸ میلیون نفر تا پایان ۱۹۹۷ مبتلایان جدید این بیماری بوده اند. تعداد مرگ در اثر این بیماری تا آخر سال ۱۹۹۷، ۲/۳ میلیون انسان بوده که تعداد کل مرگ در اثر بیماری ایدز را به ۱۱/۷ میلیون می رساند. ۱/۸ میلیون کودک زیر سن ۱۵ سال مبتلا به ویروس HIV هستند و ۸/۲ میلیون کودک که خود مبتلا نیستند خانواده ی خود را در اثر این بیماری از دست داده اند.

با وجود آن که در کشورهای صنعتی به خاطر بهبود وضع درمانی ابتلا به این بیماری کمتر شده اما این یک مشکل جهانی است و خدمات اقتصادی و سیاسی آن اگر چه بیشتر متوجه کشورهای فقیر است اما کشورهای ثروتمند نیز تحت تاثیر قرار گرفته و می گیرند. و تا زمانی که فعالیتهای جدی برای درمان و پیشگیری این بیماری در سراسر جهان انجام نگیرد در هیچ کجای جهان ریشه کن نخواهد شد.

سرکوهی کندی در گرفتن پاسپورت

خود را محکوم می کند

خبرگزاری فرانسه ۱۰/ اسفند/۷۶: برلن - روزنامه آلمانی تاگس سابتونگ نوشت فرج سرکوهی نویسنده و خبرنگار ایرانی که پس از یک سال زندان، در اواخر ماه ژانویه آزاد شد، کندی مقامات ایران در دادن پاسپورت به وی را افشا کرد.

سرکوهی در نامه یی به انجمن قلم (پن کلاب) که توسط این روزنامه منتشر شده، توضیح داد: «من پاسپورت ندارم و نمی توانم کشور را ترک کنم». سرکوهی گفت وضعیتش «هنوز مشخص نشده است». سرکوهی در گفتگوی تلفنی با این روزنامه شکایت کرد که باید مرتباً با مقامات ایرانی کلنجار برود و با وجود این که دعوتهای متعددی از نهادهای خارجی دریافت کرده، مقامات او را سر می دوانند.

جشن همبستگی

روز ۲۸ فوریه امسال در شهر وین (اتریش)، جشن همبستگی با مردم تحت ستم در ایران، کردستان و فلسطین همراه با گروههای هنری: ارس (کارگاه هنر ایران)، عصمت از کردستان، سروان از فلسطین و گروه رقص اولکم گسانگس از کردستان برگزار گردید. این برنامه توسط بخش چپ سندیکاها کارگری اتریش سازماندهی شده بود.

برابری جنسی و نهاد خانواده

زینت میرهاشمی

پیام خانم مریم رجوی رئیس جمهور برگزیده شورای ملی مقاومت ایران به مناسبت روز جهانی زن

دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران روز ۱۷ اسفند ۷۶ طی اطلاعیه ای اعلام نمود که: «خانم مریم رجوی، رئیس جمهور برگزیده مقاومت ایران در پیامی که به مناسبت گرامیداشت روز جهانی زن، به زنان ایرانی فرستاد، از آنان خواست تا با مقاومت در مقابل رژیم زن ستیز آخوندی به ویژه با پیوستن به ارتش آزادیبخش ملی، نقش تعیین کننده خود را در سرنگونی استبداد مذهبی حاکم بر ایران ایفا کنند. وی گفت: برای آزادی و برابری باید به پا خاست، جنگید و آن را به کف آورد. خانم رجوی با مروری کوتاه بر وضعیت فاجعه بار زنان تحت حاکمیت ملامیان و گسترش بیسوادی، فحشا، فقر، خودکشی و خودسوزی در میان آنان گفت: در قانون آخوندی سن رسمی ازدواج ۹ سالگی است و با اجازه ولی فقیه، دخترچه های زیر ۹ سال را هم می شود شوهر داد! سهم زنان در اشتغال حدود ۹ درصد است و بار طاقت فرسای مشکلات اقتصادی اساساً متوجه زنان است. به اعتراف مقامات خود رژیم امروز در ایران ۵ میلیون به اعتیاد و ۲ میلیون نفر به فحشا کشیده شده اند. متن کامل پیام خانم مریم رجوی در نشریه مجاهد شماره ۳۸۱ به چاپ رسیده است.

نگرانی نسبت به وضعیت زنان در ایران

۷۰ تن از نویسندگان، روشنفکران و استادان ایرانی دانشگاههای اروپا و آمریکا، با ارسال نامه یی به چهل و دومین اجلاس کمیسیون وضعیت زنان سازمان ملل متحد، نسبت به وضعیت زنان در ایران ابراز نگرانی کردند. در این نامه از جمله به خشونت علیه زنان، حکم شلاق و موارد اخیر سنگسار اشاره شده است. رادیو فرانسه ۱۳/ اسفند/ ۷۶

مبارزه با تصاویر ناپاب

رادیو بی بی سی (فارسی) روز ۷ اسفند ۷۶ گفت: «فردا روزنامه صبح، خبری را از روزنامه خبرگزاری دولتی نقل کرده که نشان می دهد آیت الله خزعلی برای اعتراض به تصاویر زشت و ناپابی که در برخی از مطبوعات و رادیو تلویزیون پخش می شود امروز به حضور رهبر کشور خواهد رفت، عضو فقهای شورای نگهبان گفته است: من جوانم را بدمم و بعد شما در رادیو تلویزیون بروید و بنوازید! لازم به یادآوری است که پسر ۱۸ ساله آیت الله ماه پیش سوار بر موتورسیکلت در یکی از خیابانهای تهران تصادف کرد و درگذشت، سپس اعلام شد که وی از اعضای گروههای امر به معروف و در حال انجام وظیفه بوده است.

یک زن فرمانده فضاپیما

رادیو آمریکا روز ۱۴ اسفند ۷۶ اعلام نمود که: «نخستین زنی که قرار است فرماندهی یک فضاپیما آمریکایی را عهده دار شود، امروز حکم خود را از پرزیدنت کلینتون دریافت کرد. پرزیدنت کلینتون امروز در کاخ سفید رسماً انتصاب آیلین کالینز را به عنوان فرمانده یک فضاپیما آمریکایی که در ماه دسامبر به فضا پرتاب خواهد شد، اعلام کرد. ساموریت اصلی این فضاپیما بردن یک تلسکوپ به فضاست. سرهنگ کالینز یکی از فضانوردان با تجربه آمریکایی است که قبلاً دو بار با فضاپیماهای آمریکایی به فضا رفته است.

حاشیه رانده شدن او و دوری از عرصه حیات اجتماعی نباشد و از آن سو حضور زن در عرصه های اجتماعی به معنی از بین رفتن بنیاد خانواده نباشد. ما تلاش کردیم که در جمهوری اسلامی این گارد روور داریم ولی هنوز تا رسیدن به مرحله ایده ال فاصله داریم.

مصاحبه سی ان ان با خاتمی - یکشنبه ۲۴ آذر ۷۶
ملاحظه می شود که خاتمی چگونه برای به رسمیت نشناختن حق برابری زن و مرد به مغلطه گویی متوسل می شود، اما او ناچار است اعتراف کند که خانه نشینی زن او را رشد نمی دهد. برابری زن و مرد، یک امر اجتماعی است که با حیات جامعه و رشد آن پیوند تنگاتنگ دارد. بدون مشارکت فعال و برابر زنان در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، امر توسعه پایدار، دموکراتیک و مردمی جامعه متصور نیست و این امری است که چهارمین کنفرانس بین المللی زنان در پکن به آن تاکید می کند، در حالی که خانواده، یک امر خصوصی در حیات جامعه است.

در واقع نیروهای مرتجع، محافظه کار و همه آن جریانهای سیاسی و اجتماعی که به برابری کامل زن و مرد اعتقاد ندارند، مسأله «دفاع از بنیاد خانواده» را دستاویز قرار می دهند تا زن را در خانه به زنجیر کشیده و وظیفه اصلی او را «کار خانگی» و «تولید مثل» اعلام نمایند. نکته جالب و یا طنز زمان ما این است، که هر جا که مرتجعین توانسته اند به بهانه «دفاع از بنیاد خانواده» مانع پیشرفت امر لغو تبعیض جنسی شوند، مناسبات بین زن و مرد در خانواده غیر انسانی تر و فاقد عواطف عمیق بوده و تنها با اهرم قوانین سرکوبگرانه و عدم استقلال اقتصادی زن توانسته با برجا بماند. بدون تحقق کامل برابری بین زن و مرد، ایجاد مناسبات انسانی پایدار و سرشار از عشق و عاطفه بین زن و مرد امکان پذیر نیست. نظام مردسالار، تنها با قبضه قدرت سیاسی و اقتصادی در دست مرد و با اجرای قوانین سرکوبگرانه و تحمیل زنان، می تواند بنیاد مناسبات ناعادلانه در خانواده را حفظ کند. در حالی که در یک جامعه آزاد و دموکراتیک خانواده، همچون مذهب، یک امر خصوصی تلقی شده و بر این اساس واحد اصلی جامعه (سلول جامعه) که خانواده است افراد متساوی الحقوق مستقل از جنس، رنگ، مذهب، نژاد و ملیت اعلام خواهد شد و بنابراین هر قانونی که نافی این اصل، یعنی اصل برابری انسانها باشد، یک قانون ارتجاعی و یک مانع تکامل جامعه خواهد بود. مرتجعینی که امر برابری جنسی به مثابه یک امر اجتماعی را مشروط بر «حفظ بنیاد خانواده» می کنند، و این مشروط بودن را یک پارادوکس اعلام می کنند، در واقع عوامفریبانی هستند که می خواهند با تحریک روحیه مردسالاری و دستاویز قراردادن «اخلاق» و «عفت» زنجیرهای زنان را محکم تر نمایند. در مقابل نظر مرتجعین و محافظه کاران باید صریحاً اعلام نمود که توسعه پایدار، انسانی و دموکراتیک مشروط بر تحقق کامل برابری بین زن و مرد است و هر قانون و سنت و یا قرارداد و منجمله قوانینی که همین مرتجعین برای به بند کشیدن زنان در مورد خانواده و مناسبات بین زن و مرد وضع کرده اند، هرگاه که با اصل برابری کامل بین زن و مرد در تمام عرصه های زندگی اجتماعی در تناقض باشد، باید ملغی شود.

۸ مارس، روز بین المللی زنان، فرصتی است که رسانه های همگانی به بازبینی مسائل زنان بپردازند. واقعیت این است که مسائل زنان به قدری بی شمار است که علیرغم جسامتی که در این سالها این مسائل در رسانه های جمعی و محافل سیاسی و اجتماعی پیدا کرده، هنوز بخش کوچکی از مسائلی که زنان جهان در این یا آن گوشه با آن روبرو هستند، انعکاس می یابد.

آن چه زنان با آن درگیرند، به درازای تاریخ جامعه مردسالارانه است که در عصر کنونی علیرغم پیشرفتی که جامعه بشری کرده مسأله تبعیض جنسی، همچنان با ابعاد وسیعی باقی مانده است. زنان در عصر کنونی با مسائل متعددی روبرو هستند. از نابرابری در حقوق کار، تا تجاوز و خشونت نسبت به آنان، از فقر و بی خانمانی تا فقدان حقوق مساوی در مسائل سیاسی و اجتماعی و... اما بدون شک مهمترین و پایه ای ترین مسأله ای که زنان با آن روبرو هستند، مسأله رابطه بین برابری جنسی و نهاد خانواده است. بسیاری از نیروهایی که اصل برابری جنسی را به رسمیت می شناسند، وقتی این مسأله در مقابل آنان قرار می گیرد، با یک چالش بزرگ روبرو می شوند. نیروهای ارتجاعی و محافظه کار، این موضوع را به مثابه یک پارادوکس (پدیده ذاتا متناقض) وانمود می کنند. استدلال آنان این است که برابری جنسی، اصل مقدس خانواده را زیر سؤال خواهد برد و دفاع از حرمت خانواده، برابری کامل را به وجود نخواهد آورد.

تصامی کسانی که از وجود این به اصطلاح «پارادوکس» دفاع می کنند در حقیقت درصددند تا اولاً نابرابری و تبعیض جنسی را توجیه و امری طبیعی جلوه دهند و در ثانی پارادوکس خودشان را پنهان کنند. در حقیقت این گروهها و افراد عمیقاً ارتجاعی، نمی توانند بدون دستاویز قراردادن این مسأله، وجود متناقض خود در دریای مدرن کنونی را توضیح دهند. مرتجعین می خواهند هم از مواهب و دستاوردهای جامعه مدرن کنونی استفاده کنند و هم تن به برابری انسانها ندهند و این همان پارادوکسی است که در ذات این گونه افراد و گروهها وجود دارد. نمونه کامل این گونه افراد، خاتمی، رئیس جمهور نظام ولایت فقیه است. او در مورد زنان سعی کرده و می کند تا با بعضی شمارهای میان تهی ماهیت ارتجاعی خود را پنهان کند، ولی مسأله رابطه بین برابری جنسی و نهاد خانواده اکنون به چنان مسأله گره ای تبدیل شده که او نمی تواند از کنار آن به سادگی بگذرد و این گونه اظهارنظر می کند:

ما با یک پارادوکس (معما) رو به رو هستیم به قول امروزها، یا تناقضیها و اون اینه که زن اگر بخواد رشد بکند، باید در عرصه اجتماع حضور داشته باشه. دوم مسأله خانواده را داریم که خانواده محکم و متین پایه استواری جامعه متین هست، این پارادوکس این جاست. زن باید در خانه بماند تا خانواده محکم و جامعه محکم داشته باشیم. در این صورت زن رشد یافته نخواهیم داشت. زن باید در اجتماع حضور پیدا بکند برای این که رشد بکند بنابراین خانواده مستحکم نخواهیم داشت. یک سؤال فلسفی مهم در روزگاری ما این است که چه کنیم که محور بودن زن در خانه که مرد هم نمی تونه جایش رو بگیره به معنی به

خورشید سخاوتمندانه می تابید

مهناز جهانیانی



طرح از مهناز حاتمی

گفت: «دستون درد نکند. نذر چی داشتی ملیحه خانم؟»

«خیر ببینی انشاءالله. خدا الهی نذر و آرزوی همه را برآورده کند به حق پنج تن آل عبا. نذر داشتم دخترم دانشگاه قبول بشود. طفلک سه سال است که دبلم گرفته و توی خانه تنگ دل من نشسته. خواهر کوچکترش الان دو تا بچه هم دارد. خسته شدم خانم جان نه می خواهد شوهر کند برود سر خانه و زندگی و نه کار درست و حسابی پیدا می شود که دستش را بند کنیم. تو در و همسایه و فامیل برایش حرف بزن می آورند که دختره ول می گردد یا خدای نکرده فکر می کنند عیبی دارد که شوهر نکرده. لجباز است مهین خانم. لجباز. دوره و زمانه عجیبی شده و الله! می گوید تا عاشق نباشم ازدواج نمی کنم! حالا خدا را هزار بار شکر قبول شد. حالا دیگر سرش به درس خواندن گرم می شود و دهان مردم هم بسته.»

گفت: «عقل کرده ملیحه خانم. چه خبر است می خواهی دخترت را زود شوهر بدهی؟ بگذار سر فرصت به حرف مردم چکار داری؟ حالا ما که زود شوهر کردیم کجا را گرفتیم؟ ها؟ بیا. این هم آخر و عاقبتش...»

ملیحه خانم آهی سوزناک کشید و به او نگاه کرد و سرش را تکان داد. مادر از اتفاق آمد بیرون و به زور و تعارف ملیحه خانم را برد تو تا با هم جای بخورند. باز رفت تو فکر و خیالات خودش. اگر او هم به دانشگاه می رفت چه می شد؟ همان سالی که ازدواج کرد. کنکور هم قبول شده بود اما شوهرش گفت نمی خواهد بروی درس بخوانی... او هم بدون این که ناراحت شود، پذیرفت. راستش آن موقع زیاد هم برایش مهم نبود. حالا فکر می کرد که چون مرد خودش تحصیلات دانشگاهی نداشت، نمی خواست که زن از لحاظ تحصیلی به او سر باشد! «ای آدم بخیل!؛ حالا که دیگر حوصله درس خواندن هم نداشت... سر پیری!» دیگر نمی خواست به غصه ها فکر کند ولی هر کاری می کرد باز خاطرات تلخ در مغزش رژه می رفتند...

فردا جواب می دادند. به احتمال خیلی زیاد درست می شود و از اول ماه به سر کار خواهد رفت. رئیس شرکت دوست صمیمی دایی او است و قول داده که او را استخدام کند.

بالاخره نوبت او هم خواهد رسید...

خورشید سخاوتمندانه می تابید... رویش را به سوی خورشید گرفت و چشمانش را بست.

مهناز. ۱۶ دی ۷۲ / پاریس

مرد می گفت «خرا ما از کره گی دم نداشت! آن که از زن اولمان، بد اخلاق و اخمو بود و با پدر و مادر نمی ساخت، آخرش هم نزدیک بود دستگیر بشود و کار دست ما بدهد این هم از دومی! نمی دانم چرا هر چه گیر ما می افتد چریک از آب درمی آید؟! با این قبیل حرفها سر دوستهایش را گرم می کرد و مزه می پراند و ضمناً مظلوم نمایی هم می کرد.

گوشی تلفن را دوباره برداشت تا به دوستش تلفن کند و قرار رفتن به میتینگ را با او بگذارد. پس فردا ساعت ۱۱ دم در بزرگ دانشگاه. دوران قیام مرد نمی گذاشت که او به راهپیمایی برود. یک بار گفت «زن، بگیر بنشین سر جات! این ادا و اطوارها چیه در می آوری؟ می خواهی کار دستان بدهی؟ می خواهی این دو تا بچه را بی مادر روی دست من بگذاری؟ راهپیمایی چیه! ولان کن ترا به خدا! آخر ترا چه به این کارها!»

همیشه و برای همه چیز مرد مانع او بود. او هم فکر کرد راست می گوید اگر یک دفعه بلایی سرش بیاید بچه هایش چه خواهند شد؟ آخر سر تغییر عقیده می داد و نمی رفت.

این آخریها، روز به روز خودش را دورتر از مرد حس می کرد. رفتار مرد برایش حرص آور شده بود. خیلی وقت بود که با هم دعوا داشتند. هر دو کم طاقت شده بودند و سر هیچ و سوچ صدایشان می رفت بالا. قدیمی، فقط مرد داد می کشید و تازه اصلاً احتیاجی به دادکشیدن پیدا نمی کرد چون همیشه حق با او بود و بحث و جدلی پیش نمی آمد! ولی این آخریها، وضع فرق کرده بود. زن نمی خواست تسلیم محض باشد. می خواست نظر خودش را بدهد. نمی خواست تحمل کند و صدایش درنیاید.

... بالاخره یک روز مرد آمد و نشست و با او حرف زد. گفت که دیگر تحمل این وضع را ندارد. بهتر است دوستانه از هم جدا شوند. گفت که زنی را دوست دارد و امکان دارد با او ازدواج کند! گفت بچه ها را هم به او نمی دهد چون نمی خواهد طرز فکر او و تربیت او روی آنها اثر بگذارد. قبول داد که از آنها خوب نگهداری کند. با عشق و علاقه و او هر وقت بخواهد می تواند برود آنها را ببیند...

غصه های سابق خودش را یک به یک به خاطر آورد. آهی کشید. دیگر تمام شد. غصه ها تمام شدند ولی نگرانیهای جدیدی در فکرش سنگینی می کرد. دوری از بچه ها. دل تنگی، از دست دادن سیزده سال ریتیم و عادت هر روزه. عاداتی که به سختی از وجود آدم کنده می شوند. سخت تر از همه دوری از بچه ها بود. قاضی حکم نگهداری از بچه ها را به مرد داد. و قرار شد که او روزهای جمعه آنها را پیش خودش ببرد...

به خودش گفت «محکم می ایستم. باید عادت کنم. ضعف نشان نمی دهم. می روم کار می کنم و خرج خودم را در می آورم. باید برای روزی که بچه ها در آینده به من نیاز دارند و به طرف من می آیند، آماده باشم. قیراق و سرحال!»

در زدند. زن همسایه بود. گوشه چادرش را به لب گرفته و با قابلمه ای کوچک در زیر چادر آمد تو حیاط. گفت «مهین خانم جان سلام. مادر هستند؟ برایتان کسی آتش نذری آورده ام. بیخشید دیر شد. دست تنها هستم و خودم همه کوچه را آش بردم. در هر خانه ای هم چند دقیقه حرف زدم... خلاصه می بخشید دیر شد. حالا شب بخورید.»

داستان کوتاه زیسر نوشته زنده یاد مهناز جهانیانی است که در گرامی داشت یاد او به چاپ می رسانیم. عنوان خورشید سخاوتمندانه می تابید، توسط نبرد خلق برای این داستان کوتاه انتخاب شده است.

روی پله های حیاط نشست و خودش را به آفتاب ظهر تابستان سپرد. رویش را به سوی آفتاب گرفت و چشمانش را بست. از داغی آن روی صورتش خوشش می آمد. سعی کرد برای چند لحظه هم که شده به هیچ چیز فکر نکند.

از بس فکر کرده بود خسته شده بود. تازه چه فایده؟ دیگر تمام شد و رفت پی کارش. طلاق گرفته و آمده بود خانه مادرش. خانه کودکی و جوانی اش، خانه ای که در هر گوشه آن دهها خاطره از بازیگوشیهای بچگی اش داشت... خانه ای که در آن عقد شده و به خانه بخت رفته بود... هه! چه بختی! مادر با سینی چای آمد و کنار او روی پله نشست. پادردش دوباره عود کرده و سخت روی زمین می نشیند. همین طور که پاهایش را می مالد می گوید: «بلندشو برو یک زنگ به بچه ها بزنی احوالشون را بپرس، زن گفت: الان نه، یوسف آنجاست، برای ناهار می رود منزل مادرش. دیرتر می زوم که رفته باشد.»

چای اش را خورد. سیگاری روشن کرد و پکک محکمی به آن زد. مادر از دود سیگار بدش می آمد. سینی را برداشت و فرغریکنان رفت تو اتاق.

انقلاب که شد، زن هم یک تکان اساسی خورد. گویی از یک خواب چندین ساله بیدار شده باشد. زندگی که داشت دیگر باب میلش نبود. افکار جدید به سرش افتاده بود. دلش می خواست بیشتر به حساب بیاید، خودش باشد. افسوس می خورد که چرا این سالها را در بی خبری گذرانده در حالی که می توانسته جور دیگری باشد... سالها، همسر نمونه فامیل بود، زوج نمونه بودند! این سالها را به خانه داری و شوهرداری و بچه داری گذرانده بود ولی به خودش نپرداخته بود. دلخوشیهای ساده و ظاهری او را الکی خودش می کرد... اما همیشه ته دلش غمی بود که خودش نمی فهمید... گرفته بود.

بعد از انقلاب، به خواندن روی آورد. می رفت جلوی دانشگاه کتاب می خرید همه جور کتابی، سه تا، چهار تا می گرفت می آورد خانه و می خواند و میخواند. بچه ها بزرگتر شده بودند و کمتر دست و پا گیر بودند. وقت بیشتری داشت.

تلفن زنگ زد. مادر شوهر سابقش بود. می گفت دخترش خیلی بهانه او را می گیرد و بدخلقی می کند. می گفت «به بهانه های بی خودی با پدرش قهر می کند و حرف نمی زند». می گفت «بیا آنها را ببین. بیشتر با لایلا حرف بزنی او دیگر دختر بزرگ و عاقلی ست و می فهمد». یازده سالش است.

گفت «گوشی را بدهید تا با او حرف بزنم» ولی مرد بچه ها را با خودش برده بود «رفتند بیرون، تا شب برمی گردند».

حالا بعد از این همه سال، مرد دوباره عاشق شده بود... بار اولش که نبوده قبل از او هم یکبار به دنبال عشقی تند و شدید و علیرغم مخالفت پدر و مادر ازدواج می کند. بعد از کمتر از یک سال کارشان به جدایی می کشد... از لحاظ فکری با هم جور نبودند. زن افکار انقلابی و چپی داشت و او هم که حوصله این داستانها را نداشت!



این پوستر توسط کانون فعالان سازمان (واخنینگ) تهیه و در مراسم بزرگداشت روز ۸ مارس پخش شده است.

بیانیه

گرامی باد ۸ مارس، روز جهانی زنان

۸ مارس، روز همبستگی بین المللی زنان، بر همه زنان و مردان آزاده گرامی باد. یادآوری این روز فرصتی است که به جنبش فمینیستی نگاهی بیاندازیم و از تجارب و دستاوردهای بین المللی آن استفاده نمائیم. موقعیت و دستاوردهای زنان در کشورهای مختلف، متفاوت است. و این شرایط متفاوت، خواسته های زنان را در اشکال مختلف نشان می دهد. مثلا در ایران بعد از حکومت آخوندی زنان باید برای حق پوشش آزاد، و آن طور که دلشان می خواهد لباس بپوشند مبارزه کنند در صورتی که چنین خواستی در این جا (هلند) معنی نمی دهد. اما با همه این تفاوت حقوق زنان، جهانی است. یعنی اساس جنبش زنان با هر نژاد و رنگی و ملیتی برای برابری حقوقی و رفع تبعیض قرار دارد. به طور مثال در همین کشورهای اروپایی هنوز در مقابل کار مساوی زنان با مردان حقوق مساوی ندارند. و یا این که زنان بیشتر در امور خدماتی اشتغال پیدا می کنند. در این بین ما زنان ایرانی که از شرایط موجود مردسالارانه و دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی فرار کردیم وظایف و مشکلاتی خاص پیش رویمان است. از یکسک طرف فراگیری زبان و آشنایی با فرهنگ کشوری که اقامت گزیده ایم و از طرف دیگر حل مشکلات اقتصادی و مالی خانواده. اگر چه این فشار برای مردان هم هست اما برای زنان به مراتب بیشتر است. چون کارهای خدماتی بیشتر به زنان داده می شود پس این زنان هستند که در درجه اول وارد بازار کار می شوند و گرداندن خانواده بر دوش آنها قرار می گیرد. ما برای پشتیبانی از زنان ایرانی که در شرایط سخت و تبعیض در داخل قرار دارند مبارزه می کنیم ما وظیفه داریم صدای آزادخواهانه آنها را به گوش همه زنان آزاده دنیا برسانیم که در این امر به حمایت زنان در کشورهایی که زندگی می کنیم نیاز داریم. ما زنان مهاجر، برای رفع مشکلات ناشی از مهاجرت به جنبش جهانی زنان و به حمایت زنان آگاه دیگر کشورها نیاز داریم و این همبستگی بین المللی زنان است که می تواند وجدان آگاه بشری را نسبت به تبعیض و ظلمی که در کشورهای عقب افتاده روی زنان و دختران جوان صورت می گیرد بیدار کند و نگذارد که این حقوق بشر زنان در راه منافع اقتصادی و تجاری دولتها و کمپانیهای نفتی - تسلیحاتی پایمال شود. کانون فعالان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - واخنینگ (هلند)

مراسم بزرگداشت ۸ مارس روز جهانی زن

از روز جمعه ۶ مارس ۹۸ انجمن زنان AUNG SAN SUU KYI در شهر ویترو فرانسه مراسمی به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن برگزار نمود که سه روز به طول انجامید. انجمن زنان شهر واخنینگ و رفیق شهناز از کانون فعالان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (هلند) به این مراسم دعوت شده بودند. موضوع مورد بحث این برنامه اقلیت و تبعیض نژادی بود. ابتدا خانم سیمون بساد یکی از مسئولین برگزار کننده برنامه ضمن ابراز خوشنودی از حضور حاضرین، توضیحات مختصری در مورد اوضاع سیاسی و اجتماعی شهر ویترو داد و سپس از حاضرین خواست که بعد از معرفی خود مختصری از فعالیتهاشان را به اطلاع حاضرین برسانند.

روز دوم (۷ مارس)، پس از سخنرانی یکی از مددکاران اجتماعی شهر ویترو، فاطمه یکی از زنان الجزایری که از سن سه سالگی ساکن فرانسه است در مورد مشکلات و تجربیات اجتماعی و حقوقی خود سخنرانی کوتاهی نمود. بعد از انتراکت، رفیق شهناز از طرف کانون فعالان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در باره وضعیت زنان مهاجرسخنرانی کرد. رفیق شهناز در بخشی از صحبتهای خود گفت: «تعبص گرایبی یکی از تمایلات عقب مانده است که انسانها را از مرز برابری و آزادی دور می نماید. تا زمانی که امپریالیسم و سرمایه داری بر جهان مسلط است مسأله زن و تبعیض وجود خواهد داشت. مسأله زنان عمده ترین مسأله ای است که متأسفانه هنوز در تمام جوامع وجود دارد و جدا از دیگر اقشار و طبقات نیست. پس از انقلاب ضد دیکتاتوری شاه در ایران و به قدرت رسیدن حکومت ارتجاعی، زنان بیشتر از مردان تحت فشار قرار گرفتند. در قوانین مدنی ابتدایی ترین حقوق آنان نیز پایمال شده و تحت ستم طبقاتی و جنسی قرار گرفته اند. سپس بیانیه کانون برای حاضرین خوانده شد که در همین صفحه به چاپ می رسد.

آخرین روز مراسم (۸ مارس)، نشست با حضور یکی از اعضای سازمان عفو بین المللی و خانم شهردار سابق شهر ویترو و چند تن دیگر از نمایندگان انجمنهای زنان به بحث و گفتگو خاتمه یافت. مسئولین برنامه اعلام کردند که بزرگداشت ۸ مارس در سال ۱۹۹۹ در آلمان برگزار خواهد شد که موضوع آن محیط زیست خواهد بود.

فرهنگ مادی غربیان بر جهان است که توسط سازمان ملل برداشته شده است و متأسفانه برخی از مسئولان و به ویژه زنان به دلایل واهی و غیر مستند، به دنبال تصویب الحاق جمهوری اسلامی به این میثاق بین المللی هستند که متضمن اشکالات فقهی و حقوقی متعددی است.

حضرت امام خمینی (رضوان اله علیه) که احیاگر اسلام در عصر حاضر بود و زنان مسلمان را به جایگاه حقیقی آنان رهنمون می شد، در آغاز نهضت اسلامی و در سال ۱۳۴۱ که اوج دیکتاتوری رژیم گذشته بود، وقتی موضوع رفع تبعیضات میان زن و مرد از سوی شاه ملعون طرح شد، فریاد برآورد که «تساوی زن و مرد من جمیع الجاهات پایمال کردن چند حکم ضروری اسلام و نفی برخی از احکام صریح قرآن است و تکلیف معتقدان به چنین مطلبی را اسلام تعیین کرده است. آیا اظهارنظری صریحتر و آشکارتر از این می توان یافت؟ □

فتوهای بعضی از آخوندها در مورد

پیوستن ایران به کنوانسیون

منع کامل تبعیض جنسی

نقل از ماهنامه صبح - شماره ۷۶، آذرماه ۱۳۷۶

فتوای آخوند سیدعلی خامنه ای:

پیوستن به معاهده مذکور برای مسلمانان و دولت‌های کشورهای اسلامی اگر پایبند به احکام نورانی و حیات بخش اسلام هستند، جایز نیست. زیرا مفاد کنوانسیون با بسیاری از احکام اسلام در تعارض و تضاد است، مگر آن که موارد تعارض اصلاح شود.

فتوای آخوند تبریزی:

مواد کنوانسیون مزبور که در سالهای سابق به آن اشاره شده با احکام شرع مقدس مطابقت ندارد و قابل جمع با آن نیست. در این موارد امر دائر است بین این که در برابر فرمان الهی تسلیم بوده و به احکام شریعت ملتزم باشیم یا این که از فرمان الهی رفع ید کنیم و تبعیت از کسانی کنیم که لایمونیون بیوم الحساب!

فتوای آخوند صافی:

حقیر پیوستن به این کنوانسیون را جایز نمی دانم و معارضه و اهانت به احکام شرع می دانم. والله العالم.

فتوای آخوند مکارم شیرازی:

تعارض مفاد این کنوانسیون به حدی است که قابل تطبیق بر قوانین اسلامی نیست ولی در بعضی از موارد راه حلهایی وجود دارد اما به طور کامل هیچ راهی برای آن موجود نیست. چه خوب است که مسلمانان جهان برای حفظ مکتب خود از موضع انفعالی با این گونه امور برخورد نکنند و به جای خودبختگی در برابر این قراردادهای تحمیلی، علمای بزرگ آنها گردهم بنشینند و آنچه مورد اتفاق و اجماع است تعیین کنند و موارد اختلافی را به اجتهاد مجتهدین واگذارند و برای همیشه تحمیل کنندگان فرهنگها و مقررات بیگانه را از سازش به قیمت مخالفت با ضرورت اسلام مأیوس سازند.

فتوای آخوند حسین نوری:

مورد سؤال، مخالفت مبانی دین مقدس اسلام و منایر فقه اهل بیت عصمت علیهم السلام است و توقع جواب مساعد و مثبت، حاکی از عدم شناخت معارف اسلام و عدم آگاهی از روحیات و جهان بینی اسلامی مردم مملکت امام عصر علیه السلام که دهها هزار شهید به خون غلتیده در راه اسلام داده و بنیان جمهوری اسلامی و بساط حکومت اسلامی را بر فراز پیکرهای پاک و چاک چاک هزاران مجاهد فی سبیل الله برپا نموده و روی پسر و بال شکسته هزاران جانباز برقرار ساخته و هنوز سالی چند مرتبه در راه تشییع جنازه هزاران کشته جنگهای خونین گام برمی دارد، می باشد.

هشدار آخوند مظاهری:

بحث الحاق جمهوری اسلامی ایران به عهدنامه رفع کلیه تبعیضات علیه زنان که در سال ۱۳۵۸ شمسی به صورت یک قرارداد و میثاق بین المللی در سازمان ملل متحد تصویب شده است، بحثی است که اگر در آن ذره ای بی دقتی شود، همه ما مسئول خواهیم بود. این عهدنامه که طی آن کلیه اشکالات تفاوت در حقوق، وظایف و تکالیف زن و مرد را ملغی اعلام کرده است، در واقع قدمی جدی برای حاکمیت غرب و سلطه

زنان در فقر

(۱)

منبع: فصلنامه سیاست خارجی
تاریخ: شماره مخصوص سال ۱۹۹۷
نویسنده: مایابرونیک
مترجم: لیلا

توضیح: فصل نامه سیاست خارجی در شماره مخصوص ۱۹۹۷ دو مقاله به چاپ رسانده است. مقاله اول با عنوان زنان در قدرت به قلم جین جاکوات استاد دانشگاه و عضو هیئت مدیره وزارت دیپلماسی و روابط خارجی و همچنین نویسنده سه کتاب که در سال ۱۹۹۸ توسط دانشگاه جان هاپکینز به چاپ خواهد رسید، است. دومین مقاله با عنوان زنان در فقر است که به قلم مایابرونیک رئیس بخش زنان در برنامه سازندگی بانک جهانی سازندگی و همچنین از بنیان گذاران و رئیس سابق مرکز بین المللی تحقیقات در مسائل زنان می باشد.

این دو مقاله حاوی اطلاعات ارزنده و همچنین منعکس کننده دیدگاههای فعالین جنبش زنان در امور مربوط به برابری جنسی است که مطالعه آن بسیار سودمند است. در این شماره قسمت اول مقاله زنان در فقر را به چاپ می رساند.

برای این که بتوانیم وضعیت زندگی زنان فقیر در نقاط مختلف جهان را درک کنیم، نظری به زندگی سه زن به نامهای آد، رونا و رینا می افکنیم. در اطراف شهر ایبادان در نیجریه آد، که کودکی را در کوله پشتی اش حمل می کند و چند کودک دیگر که مشخص است از تغذیه خوبی برخوردار نیستند در اطرافش وول می خورند، مشغول کشت در تکه زمینی کوچک است. زحمات او برای کشت محصول جدید که می توانست به رژیم غذایی کودکانش کمک کند به شکست منجر می گردد. زیرا او وقت کافی برای رسیدگی به این کشت را ندارد. او نه همسری دارد که به او کمک کند و نه قادر است به کسی مزدی پرداخت کند. رونا زن جوان دیگریست سرشار از انرژی با چشمانی نافذ و لبخندی گرم. او مؤسس و مدیر یک سازمان زنان در ایندین سیتی از لاک نا که یکی از فقیرنشین ترین نواحی کشور است، می باشد. رونا حدود ۵۰۰۰ زن را در استخدام خود دارد. این زنان بر روی پارچه ها گلدوزی می کنند و کارهایشان در سطح داخلی و بین المللی به فروش می رسد. اما رونا تا یک سال پیش قادر نبود از هیچ بانکی برای کمبش اعتبار بگیرد. زینا زن دیگری ست که در گذشته در السالوادور یک چریک بود اما پس از پایان جنگ داخلی در برنامه های بازسازی، او تعلیم پختن نان می گیرد. او می گوید تنها چیزی که من دارم این حرفه است اما من نمی خواهم تا ابد نانواپی کنم من برای آینده ام آرزوها دارم.

یک زارع، یک تاجر و یک چریک. اگر چه ظاهرا زندگی این سه زن هیچ شباهتی در زمینه کاری به هم ندارد، اما هر سه آنها به همراه اکثر زنان در جهان موانع مشترکی برای رشد قدرت اقتصادی خود دارند. نه وقت اضافه، که بتوانند با کار بیشتر درآمد بیشتری داشته باشند و نه دسترسی به اعتبارات بانکی برای پیش برد کار خود دارند. آموزشهای آنان نیز بیشتر در رشته هاییست که سنتا زنانه، است که اکثرا از حقوق پایین برخوردار می باشند. این موانع که تجربیات کاری زنان را از مردان متمایز می کند، سبب ازدیاد فقر و ایجاد حلقه بی پایانی که این فقر را از نسلی به نسل دیگر منتقل می کند، می گردد.

این موانع همچنین به وضعیت خطرناک جهانی یعنی «زنانه گشتن فقر» کمک می کند. زنان به طور سنتی فقیرتر از مردان بوده اند فقری که از روی درآمد

آنها تخمین زده شده است. امروزه با وجود این که فاصله از نظر قوا و نیرو بین این دو جنس کمتر می شود اما فاصله درآمدی آنها بیشتر می گردد. روند اخیر جهانی نشانگر این است که رشد نسبی فقر در زنان بیشتر از مردان بوده و این نه فقط در کشورهای صنعتی مانند آمریکا بلکه در کشورهای در حال توسعه جهان نیز واقعیت دارد.

زنان فقیر - دنیای فقیر

هم اکنون لازم است که این زنانه گشتن فقر تبدیل به موضوع مهمی برای سیاستهای خارجی گردد. به این دلیل که به اصطلاح نان آور خانواده شدن زنان و همین طور در کنار آن مادر بودن و در نتیجه به عهده داشتن تعلیم و تربیت و تغذیه کودکان روز بروز افزایش می یابد. فقر زنان سبب کند شدن رشد اقتصادی جهان می گردد و مهمتر از آن در کشورهای فقیر وضعیت نامناسب زنان سبب ازدیاد رشد جمعیت و نابودی محیط زیست می گردد.

در دنیایی که مرزها کم رنگتر می شوند، فقر زنان احتیاج را در قلب ثروت سرکوب کرده و فشاری روزافزون بر دنیای توسعه یافته ایجاد می کند. و نتیجه آن یا روشن شدن آتش فجایع انسانی که مسلما مخارج بسیاری به بار می آورد و یا از طریق مهاجرت موج عظیمی از این زنان به کشورهای ثروتمند برای یافتن کار بروزی می کند.

برای ایالات متحده آمریکا بسیار باصرف تر خواهد بود که به زنان فقیر در کشورهای در حال توسعه کمک برساند. هیچ پیشرفت قابل ملاحظه ای صورت نمی گیرد مگر آن که برای نابودی این فقر آنها به صورت هدفی که ایجاد موقعیت اقتصادی بهتری برای زنان باشد، اقدام اساسی صورت گیرد. در دورانی که کمکهای اقتصادی خارجی روز بروز کمتر می شود، قانونگذاران می توانند با سرمایه گذاری بر روی زنان نتایج بهتر اجتماعی و اقتصادی با مخارج کمتر به دست بیاورند.

فقر ابعاد و اشکال متفاوتی دارد و بسیار مشکل می توان آن را محاسبه کرد. اگر فقر را با درآمد محاسبه کنیم از پول حرف زده ایم اما اگر آن را با معنای سلامتی و بهداشت، تغذیه و تعلیم و تربیت زندگی انسانها و ساعات استراحت محاسبه کنیم از انسانها و شرایط انسانی سخن گفته ایم.

طبق شواهد بسیاری که در دسترس است، زنان در کشورهای در حال توسعه تحت فشار اقتصادی بیشتری قرار دارند. در سال ۱۹۹۶ برنامه توسعه ملل متحد در گزارش سالانه خود لیست جدیدی ارائه داد. این لیست شامل درصد انسانهای که فاقد دسترسی به سه اصل که لازمه حداقل زندگی است، می باشد. این سه اصل عبارتند از:

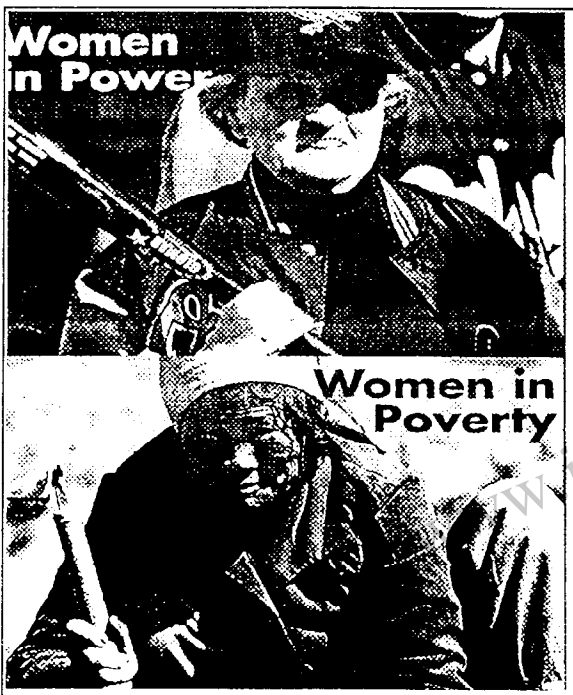
۱- تغذیه و سلامتی (که از طریق نسبت کودکانی که زیر سن ۵ سال هستند و وزنشان کمتر از حداقل وزن است محاسبه گشته است).

۲- تولید مثل سالم (از طریق زایمانهایی که بدون تحت نظر قرارگرفتن متخصص صورت گرفته است).

۳- سواد (از طرق درصد بی سواد).
در این لیست از آنجایی که دو اصل از سه اصل آن مربوط به زنان است، شامل تعداد بیشتری از زنان می باشد.

محاسبات در این زمینه حاکی از آنست که ۳۷ درصد جمعیت کشورهای در حال توسعه یا ۱/۶ میلیارد انسان از دارا بودن حداقل این سه اصل محروم هستند. در حالی که تنها ۲۱ درصد آنها یعنی ۹۰۰ میلیون نفر «فقر درآمدی» دارند یعنی درآمد آنها زیر خط فقر، که توسط بانک جهانی تعیین شده است، می باشد و بقیه یعنی ۷۰۰ میلیون نفر است که اکثریت آنان زنان هستند.

این تخمینها که نشانگر عقب ماندگی زنان، در داشتن زندگی سالم از مردان است نشان می دهد که زنان بیشتر از حد عادی زیر فشار فقر قرار دارند. آمارهای به دست آمده از سراسر دنیا نیز نشان می دهد که برای مثال در سال ۱۹۹۰ فقط ۷۴ زن با سواد در مقابل ۱۰۰ مرد باسواد وجود داشته است. آمار مدارس نیز یک چنین برآیندی را دارند. در سراسر جهان ۷۷ میلیون دختر در سن دبستانی (۶-۱۱ ساله) خارج از مدرسه هستند. این رقم برای پسران ۵۲ میلیون است. این ارقام نشان می دهد که ممانعت از ادامه



تحصیل، غیبت و رفوزگی دختران نیز به مراتب بیشتر از پسران است.

برخلاف برتری بیولوژیکی که زنان در هر سنی بر مردان دارند، تعداد مردان در برخی از نقاط جهان از زنان بیشتر است خصوصا در آسیای جنوبی که نیمی از مردم فقیر جهان را در برمی گیرد آمارتیا سن فیلسوف و اقتصاددان از دانشگاه هاروارد با استفاده از آمارهای دقیق نسبت زنان به مردان و مقایسه آنها بدون در نظر گرفتن این که زنان زندگی طولانی تری از مردان دارند، به این نتیجه گیری رسیده است که ۱۰۰ میلیون زن در جهان «کم آمده». از نظر او اینها زنانی هستند که به جهت تغذیه ناسالم و فقدان سلامتی و بهداشت. عمدا در هنگام وضع حمل جان خود را از دست داده اند.

آمارهای به دست آمده در امر داشتن وقت استراحت برای مردم فقیر نیز نشان می دهد که مردان خانواده های فقیر وقت استراحت بیشتری از زن خانواده دارند. در هندوراس زنان زارع برای رسیدگی به خانواده خود قبل از خواب بیدار می شوند تا برای نانهای تورتیلا ذرت آسیاب کنند. در نیجریه برای آماده کردن کاساوا و در نپال برای آوردن آب و چوب برای سوخت، زنها قبل از دیگر افراد خانواده شروع به کار می کنند. به سادگی می توان گفت که در

بقیه در صفحه ۱۳

جشنواره رتردام و فیلمهای ایرانی (۲)

رامین فراهانی

موشک کاغذی

رهاد مهرانفر در اولین فیلم بلند خود، همچون فیلمهای کوتاهش فضای زیبای روستاهای شمال ایران را زمینه کارش قرار می دهد. اما او در این فیلم کمتر قانع کننده است تا در مستند شاعرانه اش «بره ها در برق به دنیا می آیند» که چند سال پیش برنده جایزه جشنواره معتبر اوپراوون آلمان شده بود.

موشک کاغذی علیرغم تمایزش به تلفیق دو نوع زندگی و پیوند افسانه و واقعیت، بین این همه، قدری سرگردان می ماند بی آن که کار را تمام کرده باشد. مردی از اداره فرهنگ با پسرش به روستایی می رود تا فیلم نشان آنها بدهد. روستایی که هیچکس در آن چیزی از فیلم و تلویزیون نشنیده و هیچ بچه ای در آن به مدرسه نمی رود و حتی پدر از آن موشک کاغذی هم نمی توانند درست کنند، اما از پسرک شهری یاد می گیرند. آنچه آنها می شناسند داستاگوپی شفاهی است چیزی که در تقابل با داستاگوپی مدرن (فیلم و کتابهای مصور) قرار می گیرد. زمان وقوع ماجرا هم بعد از ساخته شدن فیلم «مادیان» است، چون این فیلمی است که مامور دولتی به آنها نشان می دهد. فیلم منقلب کننده ای که در آن سوسن تسلیمی نقش مادری شمال را بازی می کند که ناچار می شود دختر نوجوانش را به خاطر یک مادیان به مرد مسنی بدهد.

تلاش مهرانفر برای پیوند دادن فیلم مادیان با زندگی شخصیتهای فیلمش که ماجرای مشابهی را از سر می گذرانند و خود نیز با افسانه ها پیوند دارند، تلاش ارزشمندی است. همچنین تاکید او بر این نکته که فیلم می تواند بازتاب دهنده واقعیتهای زندگی باشد و نه فقط وسیله تفریح ... اما مسئله در اینجا است که صحنه های فیلمی همچون «مادیان» ساخته علی ژکان، بر فیلم او سنگینی می کنند، تا حدی که تماشاگر ترجیح می دهد «مادیان» را به طور کامل ببیند تا فیلم مهرانفر را. چرا که مادیان قوی تر است.

طعم گیلان

بعد از موفقیت چشمگیر این فیلم در جشنواره کن و مطرح شدن دوباره کیارستمی در سطح جهانی، حرف ناگفته چندان در باره او و فیلمش باقی نمی ماند. اما آنچه در فیلم اخیر او جلب توجه می کند پختگی و بلوغ سبکی است که او سالهاست در حال جستجو و تکامل آن است. موضوع نیز وزن و غنای بیشتری یافته است. سادگی و ظرافت که جزء خصایص تفکیک ناپذیر فیلمهای او شده اند، در این فیلم به اوج خود می رسند. نماها و عوامل تصویری، صوتی و داستانی، علیرغم محدودیت آنها، زیبا و تأثیرگذار است، چرا که با دقت بسیار انتخاب و اجرا و شکل دهی آنها در حد کمال است. این که چطور می شود با یک برخورد نسبتاً مستندگرایانه و در عین حال اجتماعی، مسئله ای کاملاً مشخص و فلسفی را به ساده ترین شکل آن بیان کرد، پرسشی است که کیارستمی به خوبی به آن پاسخ می دهد.

دقایق پایانی فیلم، جایی که آقای بدیمی شخصیت اصلی فیلم قرصهای خواب آور را می خورد و خانه اش را به قصد خودکشی به جانب قبرش ترک می کند و در آن دراز می کشد، می تواند بی اغراق جزو بهترین لحظه های سینما باشد. سینمای درونگرا و غیر احساساتی کیارستمی در این دقایق، حسی آنچنان عمیق و حقیقی ایجاد می کند که می خواهی از روی صندلی ات بلند شوی، دستی به شانه بدیمی بزنی و او را از سرگ منصرف کنی هرچند می دانی که مرگ تنها پاسخ باقیمانده است.

فیلم از آغاز ما را آنچنان درگیر جزئیات قصد بدیمی و نحوه دفن او می کند، که در آخرین لحظات قبر او ملموس تر از یک قبر واقعی حس مرگ را در ما زنده می سازد. قبری که مثل هسته و ترجیح بند فیلم عمل می کند. مقصدی دهشتناک که هر بار به آن بازمی گردیم. قبری زیر یک درخت بر دامنه تپه ای مشرف به تهران بزرگ. تصویری که تپه و تک درخت خانه دوست کجاست را تداعی می کند، با این تفاوت که زندگی و نشاط از آن رخت بر بسته است.

جستجوی ناتمام کیارستمی که از «خانه دوست کجاست» آغاز شده است این بار نیز به پایان نمی رسد. بدیمی، این چهره ناامید کیارستمی با آن لحن تلخ، بریده از آن شهر شلوغ، بریده از زندگی و جلوه های بی جدایی اش، به دنبال کسی است که قدری خاک بر روی جسدش بریزد. جسدی که شاید می خواهد در گنمای مدفون شود یا شاید از سر هراسی مبهم می خواهد طعمه کلاغهای اطراف نشود؛ کلاغهایی که قساوت مرگ را مجسم می کنند. بدیمی ناامید از یافتن کسی که کمکش کند یا کسی که او را بفهمد، خود را در گردوغبار غسل می دهد. نوعی تمایل مبهم به مدفون شدن، دوباره او را به مامن مرگ می راند؛ به دامن خاک.

واکنش سرباز جوان کرد در برابر مرگ، وحشت و گریز است و پاسخ طلبی ای افغانی سفسطه های بی خاصیت مذهبی است. بعد فلسفی درد بدیمی به آن که او مستقیماً از آن سخن بگوید، از طریق جستجویش عیان می شود. تنها یک مرد سالمند سرد و گرم چشیده است که درد او را تا حدی می فهمد و او را از قبر به جانب زندگی می برد. از تپه های خشک و خالی به جانب آبادی و شهر. این که چطور طعم یک میوه شیرین بر شاخه درختی او را از خودکشی بازداشته است، قانع کننده تر از هر توجیه مذهبی یا فلسفی به نظر می آید. اما کیارستمی (بدیمی) هوشمندانه در اینجا سکوت می کند تا قضاوت را بر عهده تماشاگر بگذارد.

جلوه های زندگی شاید در لبخند دختری نهفته اند که از بدیمی می خواهد عکسی از او و نامزدش بگیرد یا در شادابی بچه هایی که بازی می کنند. در صحنه ای که بدیمی دوان دوان به محل کار مرد سالمند باز می گردد، هیجان بخصوص از این پرسش ناشی می شود که آیا کیارستمی نیز به دام این خوشبینی می افتد یا نه؟ بدیمی از مرد مسن می خواهد که پیش از دفن او دو ریزه سنگ بر او بیاندازد، شاید که زنده باشد. و آن مرد پاسخ می دهد که سه ریزه سنگ خواهد انداخت. خوشبینی او ما را نیز به تردید می اندازد.

دقایق تراژیک پایانی به درستی احساسات چندگانه ای برمی انگیزند. در تاریکی پیش از سپیده دم شهری که تازه زندگی اش را آغاز می کند، بدیمی خود خواسته و تنها به جانب مقصد تقدیری اش روانه می شود. و ما بی آن که وارد زندگی اش شده باشیم درد او را حس می کنیم و در یاس و هراس او شریک می شویم. ما می دانیم چیزی که او پشت پرده های آپارتمانش می نوشد چای و قهوه نیست. ما می دانیم که او خانه اش را نه به قصد محل کارش بلکه به جانب مرگ ترک می گوید، اما همسایه پایینی این را نمی داند. ما می دانیم که او جاده تاریک و پیچ در پیچ دامنه تپه را برای آخرین بار و به مقصد قبرش طی می کند، اما راننده تاکسی نمی داند. ما می دانیم که بدیمی آخرین سیگارش را دارد می کشد، اما آن شهری که آن پایین سوسو می زند نمی داند. مگر آسمان تیره شاهد باشد که آن چهره پیش از مرگ در قبر خفته، چهره تنهای تمامی ماست که به مرگی خودخواسته اندیشیده ایم. چهره ای که می توانست و می تواند از پس تندری برای همیشه در تاریکی محض فرو رود و باران بخشش بر آن باریدن بگیرد. تاریکی از آن دست که تصویر دیگری از پس آن نیاید، پایانی خودخواسته که از زیباترین و دردناک ترین لحظه های سینما و زندگی می تواند باشد. □

ادامه دارد

در صدمین سالگرد برشت

هنر یا سیاست

ار کتاب برتولت برشت پیرامون سیاست و هنر مترجم: بابک

من سؤال شما را درک می کنم. شما مرا اینجا نشسته و بر جایگاهی می بینید که هیچ نشانی از جنگاوری ندارد. پس چگونه به این صرافت افتاده ام که به نبرد خلق اسپانیا علیه ژنرالهایش بپردازم؟

اما به این بیاندیشید که چرا اینجا نشسته ام. چگونه می توانم آن چه که نوشته ها و زندگیم را شکل بخشیده است از آنچه که می نویسم بری دانم؟ زیرا من اینجا به عنوان یک تبمیدی نشسته ام و از من پیش از هر چیز خواننده ها و شنوندگانم را گرفته اند. کسانی که به زبانشان می نویسم و آنها انسانهایی نیستند که فقط برایشان شعر می گویم بلکه انسانهایی که عمیق ترین علائق به آنها اختصاص دارد. من فقط می توانم برای آنها بنویسم که بدانها علاقه دارم و در این رابطه شعر همان نقشی را ایفا می کند که یک نام. و اکنون این انسانها تحت آلام غیر قابل توصیفی قرار گرفته اند.

چگونه می توانم این واقعیت را از نوشته هایم جدا کنم. به هر جا که بنگرم اگر بخوام به اندکی دورتر از آنجایی که این جایگاه به پایان می رسد بنگرم انسانهایی را می بینم که به درد و رنج گرفتارند. اما زمانی که انسانیت به ویرانی کشیده می شود، دیگر هنری وجود نخواهد داشت. جملات زیبا را کنار هم چیدن هنر نیست، چگونه می تواند هنر بر انسانها تأثیر بگذارد هنگامی که خود از سرنوشت آنان برانگیخته نشود؟ زمانی که من خود، بی هیچ عاطفه ای با رنج انسانها برخورد کنم، چگونه قلب آنها قادر خواهد بود نوشته های مرا در خود جای دهد؟ و اگر من برای یافتن راهی به منظور راهی آنها از محنت شان تلاش نوزم، چگونه می توانند راهی به سوی نوشته هایم بیابند؟ قطعه کوچکی که ما در باره آن گفتگو می کنیم به نبرد یک زن ماهیگیر اندولسی علیه ژنرالهایش می پردازد، من تلاش می

کنم نشان دهم تصمیم او به نبرد با چه دشواری همراه بود و او چگونه به عنوان آخرین راه حل دست به اسلحه برد. این فراخوانی به ستمدیدگان است تا به نام انسانیت علیه ستمکاران بپا خیزند. چرا که در چنین مقاطعی انسانیت می بایست برای آن که نابود نشود، جامه رزم به تن کند. و همزمان این نامه به یک زن ماهیگیر است که در آن اطمینان داده می شود همه کسانی که آلمانی حرف می زنند جانبدار ژنرالها نیستند و بمب و تانک به سرزمین او نمی فرستند.

و این نامه را من به نام خیل آلمانیهای داخل و خارج مرزهای آلمان می نویسم. اکثر آلمانیها، بدین امر مطمئنم.

فوریه ۱۹۲۸

بهترین خواننده سال

رادیو آلمان ۷/اسفند/۷۶ در برنامه خود اعلام نمود که: «نیپورک - جایزه "گرنی" که هر سال به بهترین خواننده اعطا می شود امسال به خواننده پاپ انگلیسی التون جونز و به خاطر آهنگ «کندل این دی ویند» (شمعی در طوفان) اهدا شد. التون جونز این آهنگ را که تنظیم جدیدی از یک ترانه قدیمی تر بود، به یاد پرنس دایانا خواند که در سانحه اتومبیل جان خود را از دست داد. صفحه این آهنگ پر فروشترین صفحه موسیقی جهان شد.

گردش زیر دریا

یک ژانسن نویسنده انگلیسی تصمیم دارد سفری دریایی به مدت ۵ روز به علاقمندان عرضه کند که شامل دو گردش در زیر دریا با زیردریایی و دیدار از کشتی تیتانیک است که در کف اقیانوس اطلس و در آبهای سرد ناحیه شمالی آن قرار دارد.

انسان ماه بهمن، انسان بی مرگ*

و دفورمه کردن آنچه که تجسم سیاست انقلابی و رزمنده شناخته شده است، وجود خواهد داشت؟

تاریخ مصرف تدابیری این گونه که براساس منافع کوتاه نظرانه و تنگ مدت تنظیم شده اند، دیرپا نیست. همه شاهد بودیم که دلبری مشمئزآمیز از خمینی با مضمون فدایی ستیزی در انتها و زمانی که خدماتش بی استفاده شد، چگونه پاداش گرفت و چگونه همانند دستمال چرکین به گوشه ای پرتاب گردید. به دیده تأسف ناظر حذف تدریجی نیروهایی از صحنه فعال سیاسی بودیم و هستیم که زیراب کردن سر سازمان چریکها را مقدمه بهار شکوفایی خود می پنداشتند و برخی هنوز هم بدین گمان هستند.

برای حکومتیان از هر جنس و هر نام، ولی، گمراه کننده نشان دادن، بی نتیجه معرفی کردن پروسه ای از مبارزه و مقاومت که کاراکتر الگو شوند، پیشتاز و رهگشا را در گستره وسیعی از افکار مردم پیدا کرده است، منافع دراز مدتی خواهد داشت.

حکومت بر مردمی که ریشه های تاریخی خود را به درستی نمی شناسند، سنتهای مبارزاتی خود را مغشوش می بینند، خویشتن گذشته پدران و مادرانش را با شکست و امروز کنونی خود را جز با یاس و ناگزیری آدابه شده، هم رنگ جماعت شدن تعریف می کنند، کار دشواری نیست.

هنگامی که از توده ها انگیزه تغییر و آنچه که بدان تجسم واقعی می بخشد گرفته شود، آن زمان که مردم به پیش و پس خود بنگرند و جز وادی خاموش و سیاه چیزی نبینند، به راستی چگونه می توانند در خشم به استبداد، به تحقیر، تا سرز دگرگونی برانگیخته شوند؟ چرا باید به نیروی خود

مضامین اغراق آمیز، غیر واقعی و استدلال ناپذیر به جای آن می باشد. و در نهایت با انتساب یک یا چند نقص یا کبمود به سوژه و آنهم از موضع و با ژست داور تجلیل گر اما بی طرف! قدم آخر برای بی اعتبار ساختن آن حتی در همان ظرف تاریخی خود، گذاشته می شود.

در مورد سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و گذشته آن سالهاست مدعیان گوناگون از چپ و راست و میانه با انگیزه های مختلف، با همین شیوه به تحلیل نشسته اند، برای ما تاریخ نوشته اند و اندرز داده اند. برخی از خلوت کنج روشنفکرانه خود از پوپولیسم فدائیان شکایت می کنند و البته بعدها با آغاز سرکوب، تمام شعارهای ناب کارگری خود را فراموش کرده و به میان توده ها عقب نشینی می کنند، بعضی دیگر از آغوش گرم خط امام، ما را از جدایی از توده ها برحذر می داشتند و عده ای هم درست همان زمانی که آهسته و به تدریج زیر عبای شکوفایی جمهوری اسلامی می خزیدند، تازه به یاد می آوردند که مشی چریکی انحراف بوده و باید تاریخ دیگری برای فدائیان نوشت یا بهتر بگویم جعل کرد، برای راستها و میانه ها هم که دامنه یک جنبش تا هنگامی قابل تحمل است که از امواج چایی استکان شان فراتر نرود به خوبی روشن بوده و هست که ما افراطی، عجول و آشوب طلب هستیم.

بی تردید هر جنبش زنده اجتماعی که مداخله و تأثیرگذاری بر واقعیت موجود، تناقضها و تضادهای آن را در دستور کار خود قرار می دهد، بری از اشتباه نیست و چریکهای فدایی نیز خود را از این قاعده مستثنی نمی دانند. فقط آنهایی که به سکون دچارند، از خطا بدورند، اجساد سیاسی بی لغزش!

حماسه و رستاخیز سیاهکل و بنیانگذاری سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که امروز بیست و هفتمین سالگرد آن را در برابرمان داریم، برای ما هر سال بهانه ای برای تجدید پیمان با والاترین و ارزنده ترین آرمانها و آرزوهایی ست که رفقای ما به خاطر مادی کردنشان و برای ملموس کردن آن چه که می اندیشیدند، گام در راه نهادند و از جان شریف شان ره توشه ساختند.

سخن از ستایش مرگ نیست، نیستی با هر پاداشی دنیایی یا اخروی شایسته تقدیس نیست، صفایی و نیری، انفرادی و فرهودی بر سر پیمان خود تا پای مرگ رفتند زیرا عاشق ترین زندگان بودند، کسانی که زیباییهای زندگی را می شناختند و آنها را برای همه می خواستند. مرگ انتخاب آگاهانه و ناگزیر آنها میان دو مرز، دو میدان بغایت متفاوت ستم و تسلیم و عدالت و دادخواهی بود، و این جبر تلخ، همان جام شوکرانی ست که سالها و قرنهای در هر کجای این چار پاره خاک زمینی که بیداد خدانودان جهل و خون فرمان می راند، به کام گویندگان واژه شورشی «نه»، این کلام آخرین ریخته می شود.

نه، مرگ شکوهمند باید آخرین مؤلفه از مجموعه ای نظری - تاریخی باشد که یاد و نام رفقای گروه جنگل را تداعی و متبلور می سازد. آنها بن بست شکن بودند زیرا بر یک دوره سکوت و تسلیم، مهر بی بازگشت پایان نهادند، آنها قطب گرا نبودند و چشم اندازههای خود را با هیچ مدینه فاضله فکری یا سیاسی محدود نمی کردند. آنها از سردم و از تاریخ خود الهام می گرفتند، از رود جاری انسانها در کوچه های تنگ کاه گلی و در ازدحام گرم خیابانها. از آفتاب سوزان حلبی آباد و از غربت شبانه روستاها. و در نهایت آنها جسور مردمانی واقع گرا بودند که حصار تئوریهایی درخشان اما کاغذی و سخنان زیبای غنوده بر بستر ناتوانی را برنتابیدند، از عمل گفتند و عمل کردند.

اینها ویژگیهایی هستند که سیاهکل را به تاریخ کشور ما، به رهسپاران و آیندگان معرفی می کنند و در حافظه همه کسانی که چریکهای فدایی را دور یا نزدیک می شناسند، به جای مانده است. پس چه بیهوده است تلاش دزدانه آنهایی که به نام فدایی آویخته اند تا با اعتبار آن روز مرگی کنند و آنچه که هر گام و سخن شان نفی مطلق آن است را، به ردای تجمل خویش بدل گردانند. شگفتا که اینان چنین رسوایی را جشن هم می گیرند و لگدمالی بدیهی ترین پرنسیپهای سیاسی و اخلاقی را به نمایش عمومی هم می گذارند. اما جای هیچ شگفتی نیست که در بالاسکه سیاسی آنان از مجسمه های محترم اما مرده و تندیسهای موزه مردم شناسی تجلیل به عمل می آید و سیاهکل تنها قریه ای در جنگلهای گیلان است بسان جزیره ای در اقیانوسی بی نام، بی ریشه، بی حال و آینده.

از دیرباز رسم و شیوه متداول برای بی رنگ کردن و بی تأثیر ساختن یک رویداد یا شخصیت که نقش معینی در شکل گیری یک دوران تاریخی داشته و انکار تام و تمام یا دروریوی آشکار یا آن عوارض و خسارتی به دنبال داشته، تبدیل آن به یک لحظه تاریخی که ناگهان ظهور می کند و سپس مکان خود را به لحظه بعدی می سپارد بوده است. گام بعدی اسطوره پردازی از این یا آن رویداد تاریخی و یا به بیان دیگر تهی ساختن رویداد یا شخصیت مذکور از درونمایه اصلی خود و انباشت

سیاهکل یک لحظه مجرد تاریخی، دم کوتاه نفس حیات اجتماعی ایران نیست. چریکهای فدایی در امتداد یک پروسه تاریخی پای بر جای سنتهای انقلابی و مبارزاتی جنبشهای فکری و اجتماعی گوناگونی نهادند که طی قرنهای بر ستم شاهان، بر اشغالگران عرب و مغول، بر استعمارچیان روس و انگلیس و بر اشراف، فئودالها، خوانین، حکام و متحجرین مذهبی شوری شدند.

ایمان داشته باشند، هنگامی که نقش و جایگاه فرهیخته ترین آنها، انسانهایی از جنس خودشان که عزم دگرگونی کردند را باید در ناکجاآباد جستجو کرد و حاصل تلاششان را در بی ثمرستان؟!

و این همان تصویری رسمی ست که حکومتها برای قالب کردن آن به جای تاریخ تلاش می کنند و در این راه از مساعدت نان به نرخ روزهای حرفه ای هم برخوردارند. اجازه بدهید با چند مثال مسأله را روشنتر کنم؛ منطقه ای که بابک خرمین در یک جنگ رهائیبخش علیه اشغالگران عرب و فئودالهای محلی، آزاد ساخته بود و بیست سال تمام موفق به حفظ آن گردید، محدوده ای شامل نواحی طالش، اردبیل، مغان و سواحل ارس را دربر می گرفت. اما به راستی چه اطلاعاتی در مورد نحوه حکومت، سیستم تقسیم زمین، اقتصادیات و در کل نحوه نگرش و ترتیب مادی عدالت اجتماعی در سرزمین آزاد شده خرمینان وجود دارد؟ می توانم به جرات ادعا کنم مکتوبات تاریخی پیرامون حرمسرای فتحعلی شاه و هرزگی دیگر شاهان بسا بیشتر و جامع تر از همه آن چیزی ست که تاکنون در این باره نوشته شده است. دلیل این سکوت چند صد

بقیه در صفحه ۹

اما میان نقد جنبه هایی از حیات یک پیچیده مجموعه با نفی تام و تمام آن تفاوت بسیار است. و عجیب این است که این نفی - از هر موضعی که صورت بگیرد - اغلب مقدمه یا صریح تر بگویم پیش شرطی برای برافراشتن پرچم سفید و اتخاذ سیاست مفاشات بوده است. گویی مثلاً امکان این وجود نداشته که بدون لعنت کردن فدایی به دستیوسی «امام» رفت یا در برابر جنبش توده ها لنگر انداخت یا به راست و میانه چشم و چراغ نشان داد.

باید اعتراف کنم به راستی هم که چنین امکانی در عالم واقع وجود ندارد (و چه خوب که این چنین است). اپوزیسیون «حضرت امام» و «امیرکبیر» دست چندم و حجت الاسلام خاتمی مدنی! که نمی تواند حتی یک درصد ظرف مبارزاتی داشته باشد، حتی از نظر ظاهری هم نباید موجب تشویش خاطر کسی شود و از طرف دیگر آنهایی که مشغولیت بی در و پیکر «آگاه کردن توده ها» را - البته از فاصله امن - رسالت سترگ خود قرار داده اند باید الگوهای ماهیتا متفاوتی را معرفی کنند تا بتوانند جنبش پنجل خود را به مثابه کالای ناب جار بزنند و برای همه اینها در مجموع چه کاری عاجلتر و همزمان بی دردتر از وارونه جلوه دادن



مردم ما می دانند از کجا ریشه گرفته اند و این را در دوره معاصر با قیام بهمن ثابت کرده اند. با گردآمدن پیرامون سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و تبدیل آن به بزرگترین سازمان سیاسی تاریخ حاضر بر این حقیقت تاکید ورزیده اند. قیامهای کوچک و بزرگ آنان در شهرهای مختلف و با وجود اعمال گسترده ترین اشکال سرکوب توسط حکومت، نشان می دهد که خاموش نیستند و فراخوانهای تسلیم طلبانه را به پیشیزی نمی گیرند.

و این سان است که پرچم پر از غرور یک تاریخ به بند کشیده بر گستره این فلات خونین و تبار همواره در اهتزاز مانده است و شمشیر آخته و سرنیزه غداران هرگز مجال به زیر کشیدنش را نیافته است. و هرآن گاهی که اشغالگری، مستبیدی بر استخوانهای فرزندان این سرز و بوم به اندیشه رخصت، یله شده و رقص مرگ ساز کرد است، از دامن پر بار میهن، این مادر همیشه زخمی، شورشگرانی دیگر، عباراتی دیگر چشم به جهان گشوده اند که گنج بیداد را به کام بیدادگران، تلخ همچو زهر کرده اند. صدای میرزا و طنین گامهای خسته اش در واپسین نبرد، همچنان در جنگل سبز می پیچید و خاموش نشده بود که چریکهای فدایی شاخ و برگ سالیان خمودگی را به کنار زدند. درفش سرخ کاوه همچنان دوش به دوش رهسپار است و هنوز گرمای دست بیشماران برافراشتگانش را می توان احساس کرد. صفایی و یارانش نه اولین و نه آخرین حلقه این سلسله بودند، با آنان تبار طغیان، عدالت جوانان، مساوات طلبان و تشنگان رهایی به پهنای دشت ترکمن، به بلندای شاهو و بیستون و به ژرفای دریای خروشان انقلاب دوباره و چندین باره گسترش گرفت و دامن گسترده

در هیأت حماسه سیاهکل و در بهمنی خونین و سبز، بابک و مازیار، ستار و حیدرخان رزم خود را پی می گیرند. نفس آنها در جان پرشور و عاشق چریکها دمیده شد، با آن وحدت یافت و تکثیر شد تا شورش عصر جدید هستی یابد، آنچنان هستی که مرگ از آستان درگاهش بلند بگریزد. و این، انسان ماه بهمن است، نماد و رهرو پر صراحت و بی بدیل اختران فروزان یک تاریخ که برمی خیزد، می افتد و برمی خیزد و ما هر سال تولد مکرر آن، این انسان بی مرگ را به ستایش می نشینیم و از او توان می جویم که در این ناساز راه «پری از جان بپاید تا نشیند از پرواز».

• متن سخنرانی یکی از مسئولان سازمان در مراسم سالروز حماسه سیاهکل در آلمان

یابد و می تواند به نسلهای پس از خود نیز منتقل گردد.

ولی گشایش تکنیکی انتقال تجربیات و مقدرات گذشتگان، مانع تلاش نظامهای حاکم برای بی سر و دم کردن توده ها نمی شود بلکه فقط آن را پیچیده تر می کند. اشکال گوناگون سانسور، و برقراری محدودیت نوشتار، نشر و پخش، شکل عریان تنظیم تاریخ به روایت دلخواه است. فرمهای پوشیده و مودبانه این روند که البته آنها نیز تنها در سایه قهر و سرکوب می توانند عملی شده و مؤثر واقع افتند، بسا بار تحمیتی بیشتری دارند. شناخته ترین این فرمها همانگونه که پیشتر گفتیم مسخ و مجردکردن رویدادهای رهگشای تاریخی است.

اما سیاهکل یک لحظه مجرد تاریخی، دم کوتاه نفس حیات اجتماعی ایران نیست. چریکهای فدایی در امتداد یک پرده تاریخی پای بر جای سنتهای انقلابی و مبارزاتی جنبشهای فکری و اجتماعی گوناگونی نهادند که طی قرنهای ستم شاهان، بر اشغالگران عرب و مغول، بر استعمارچیان روس و انگلیس و بر اشراف، فئودالها، خوانین، حکام و متحجرین مذهبی شوریدند.

سرچشمه نیروی فدایی در سنتی نهفته است که نیاکان ما از مزدک و مانی تا بابک و مازیار و از سرداران و ستارخان تا مصدق و حیدرخان پی ریخته و دست به دست و سینه به سینه از قلب قرون و اعصار به بیرون تراویده و در حافظه تاریخی توده ها ماندگار شده است. و چه جای افتخار برای سازمان چریکها که آیین شورش اش توسط منتقدین، به عنوان یک انحراف خرده بورژوازی، «سنت فدایی» نامیده می شود! و چه ارجی که در این «انحراف» با تصامی جنبشهای فکری و اجتماعی تاریخ ایران سهیم است! شما در این فیلم ویدئویی که رفقا به نمایش گذاشتند، حتما فدایی شهید توماج، یکی از رهبران خلق ترکمن و ستاد مرکزی شوراها را دیدید. مدتی پیش یکی از کسانی که در اوایل انقلاب، مدتی چند به ناقص در موضع مرکزیت سازمان جاجوش کرده بود، در مورد قیام مسلحانه خلق کرد و ترکمن علیه تجاوزات و ماجراجوییهای مسلحانه ملاها و اوباش پاسدار و کمیته ای در اوایل به قدرت رسیدن شان، اظهار کرده بود که «جنگ را دیگران ایجاد کرده بودند و دامنگیر ما هم شده بود»، واقعا دست میرزا به مردم کردستان و گنبد، به فدائیان کرد و ترکمن، که منتظر صدور اجازه برای برتابیدن یا نتابیدن یورش ملاها نشدند و با چنین پشتوانه تاریخی پوزه مهاجمین را به خاک مالیدند و این حضرت آقا و همدستانش را کیش و مات برجای گذاشتند.

ملاها و همه کسانی که در تلاش عبث زدودن برگهای درخشان تاریخ ایران سر از پا نمی شناسند، موج نیرومند و فراعصری ستیز کهنه و نو، عدالت و بیدادگری را یا دست کم گرفته اند یا اصولا نمی شناسند. این نبرد تاریخی سرنوشت مللی را رقم زده است، به مللی دیگر هویت بخشیده است و حتی همانند انقلاب اکتبر تصویر ژئوپولیتیک جهان را دهها سال تغییر داده است.

حال بگذارید مفسرین بورژوا، در تب داغ ناشی از فروپاشی احزاب برادر و نظامهایشان، هذیان «پایان تاریخ» را سر دهند و نومتمدان ما، مقاومت به جان آمدگان را «خشونت» و قهر حکومت را «واکنشی» و «طبیعی» بنامند. بگذارید کسانی که در تمام طول عمرشان حتی به اندازه تعداد انگشتان دست هم «نه» نگفته اند، برنامه مبارزاتی تدوین کنند!

انسان ماه بهمن، انسان بی مرگ

بقیه از صفحه ۸

ساله روشن است: زیرا بابک به فرادستان تعلق نداشت و جنگ او و پیروانش بر سر تاج از کف رفته پادشاهی یا باج و خراج به تعویق افتاده نبود. زیرا بابک شبان و ساربانان اهل بلال آباد بود و سرداران و لشکریانش را دهقانان تهیدست، به جان آمده و بی نام و نشان تشکیل می دادند. و از همه مهمتر زیرا او توانست اراده توده ها را به کرسی واقعیت بنشاند و ثابت کرد که آنها قادرند سرنوشت خود را به دست بگیرند و آنگونه که شایسته شان است در عدالت و مساوات زندگی کنند. آری، گندم بدون خان هم می روید و آفتاب بدون قبله عالم هم برمی دمد. و اما تاریخ رسمی، خرمندیان را به گوشه ای می راند و از آنان «ایرانیان» یعنی مردمانی که تنها هویت جغرافیایی دارند، می سازد و سپس بابک را نیز به شمشیرزنی قهار که زندگیش در جنگ و گریز با فرماندهان گوناگون لشکر اعراب سپری شده تنزل می دهد و سرآخر ما را به بارگاه معتمد خلیفه عباسی می برد تا بر پایان کار او و جنبش مهر تاکید گذاشته باشد. راجع به جنبش بابیه چه گفته می شود؟ در کتب رسمی، اندیشه های میرزا سید محمدعلی باب پیرامون مساوات، زنان و استعمار جایی ندارند و به هم چنین به قیام بابیان علیه حکام محلی و اشراف فتوادل در اصفهان، تبریز، زنجان و یزد اشاره ای نمی شود. از قلعه شیخ طبرسی، پایگاه مقاومت آنها در بیست کیلومتری بابل و از اجتماع دشت گرگان و سخنان آتشین قره العین مشهور به طاهره که یکی از شاعره های به نام ماست یاد می شود و در عوض تا بخواید پیرامون آیینی که باب الباب، یکی از شاگردان میرزا سید محمدعلی ساخت و پرداخت، اخبار و حوادیت راست و ناراست وجود دارد.

راجع به قرمطیان که از ملاحده یا اسماعیلیان نشأت گرفته اند جز این که آنان به پیامبری پسر اسماعیل - که خود فرزند موسی کاظم بود - یعنی محمد باور داشتند، تاریخ فرمایشی چه می نویسد؟ آیا از اعتقاد آنان به «قیام به سیف» یا جنگ مسلحانه علیه حکام و خلفا چیزی گفته است؟

این که تاریخ مذکور صفحات زیادی را در اثبات تلاش مزدکیان برای اشتراکی کردن زنان سیاه کرده است، تردید بردار نیست و نیز این واقعیت که کلمه ای نیز در باب مقاصد و اینه آلهای مزدکیان یا درست دینان به رشته تحریر نیآورده است. از این جنبش بزرگ اجتماعی مساوات طلبانه دهقانان و فقرای شهری علیه نظام کاستهای غیر قابل نفوذ جامعه ساسانی و از واداشتن سی ساله قباد به تسلیم چیزی نمی گوید. اما ما را از صحنه زنده به گور شدن مزدک پور بامدادان بی نصیب نمی گذارد.

و به همین ترتیب شاهد کشتار هواداران جنبش حروفیه به دست شاهرخ میرزا حاکم مغول و پیروان زناده توسط المهدی خلیفه ی دوم عباسی می شویم بدون آن که جز اشاراتی سطحی و گذار چیز دیگری پیرامون عقاید واقعی آنها و رویکردهای اجتماعی شان دریافته باشیم.

در اوایل قرن نوزدهم میلادی و با گسترش صنعت چاپ و باز شدن باب سفر به فرنگ و تبادل افکار، امکان انحصاری تاریخ نویسی حکومت محدود می شود و بدینگونه تاریخ جنبش مشروطه و نیز جنبشهای گوناگون پس از آن روایان معتبری می

انتقاد همیشه سازنده است

ا.ش. مفسر

به نظر من انتقاد از عملکرد فرد یا گروهی، یا وارد است یا ناوارد، اما به هر حال، حتی انتقاد ناوارد، سازنده است. چرا که با پاسخ دادن به انتقاد ناوارد و روشن کردن ناوارد بودن آن، خود به خود به ابهاماتی که ممکن است در مورد مسأله یا موضوع مورد انتقاد وجود داشته باشد، پاسخ داده می‌شود. اما گاه، مسأله از چارچوب انتقاد فراتر می‌رود و به شکل مؤاخذه و تعیین باید و نباید از سوی طرف مقابل درمی‌آید. به طور مثال، یک ماه و نیم بعد از انتخابات، با این که عوارض نتیجه انتخابات هم تا حدودی روشن شده بود، یکی به من نوشته بود که «در یادداشت و گزارش (ایران زمین) چرا روی تمرکز جنگ قدرت در انتخابات تاکید کرده بودی، باید روی نمایشی بودن آن تاکید می‌کردی»، «چرا نوشتی کودتای خاتمی پیروزی خرنده بی‌علیه ولایت خامنه‌ای در پی خواهد داشت، چه کسی در رژیم مخالف ولایت فقیه است»، چرا نوشتی «خاتمی به عنوان کاندیدای مستقل وارد انتخابات شد، این توهم پراکنی است». رویدادها که پاسخ این ایرادها را داده، اما ملاحظه می‌کنید که این نوع برخورد را نمی‌شود انتقاد گفت. همه کسانی که اندکی به اخبار و رویدادهای سیاسی توجه داشته باشند، می‌دانند که به طور مستقل وارد انتخابات شدن خاتمی، مسأله‌ی مربوط به شکل قانونی و اجرایی شرکت در انتخابات بود و احتمالا هیچ‌کس دیگر جز نویسنده آن انتقاد، دچار این برداشت غلط از آن نشده که منظور من تغییر هویت سیاسی خاتمی بوده است.

ملاحظه می‌کنید که در این نوع برخورد، طرف مثل یک آقای ناظم بالای سر یک شاگرد خاطی و بی‌انضباط ایستاده و او را مؤاخذه می‌کند. متأسفانه نوع برخورد بعضیها با آن چه خلاف میل و سلیقه خود می‌یابند چنان است که این اثر ناخوشایند را روی آدم می‌گذارد که گویی در مبارزه بودن برای این قبیل آدمها، تبدیل به نوعی امتیاز ویژه و اشرافیت شده است و اینان به خود حق می‌دهند دیگران تابع نظر و سلیقه خود بخوانند. این قبیل دوستان خودشان باید در تربیت سیاسی خودشان بکوشند و فراطرف کنند که هیچیک از ما مصون از رشد تمایلات فرصت طلبانه، جاه طلبانه و خودخواهی نیستیم. این تمایلات البته بیشتر در زیر نقاب «رادیکالیسم» ظاهر می‌شود. این توضیحات را برای آن دادم که اخیرا به اشارات و کنایات دربارم که کسانی نوشته‌های اخیر مرا را باب سلیقه خود نیافته‌اند و باز از همان گونه برداشتها پیدا شده است.

من در آن چه در نبرد خلق می‌نویسم، سعی می‌کنم بیشتر به شکل بررسی رویدادها، به مسائل نگاه کنم، گرچه خالی از موضعگیری تبلیغی هم نیست. وقتی شما جدال دو نفر را بررسی می‌کنید، اگر خودتان هم دم به دم وارد جدال شوید، خواه ناخواه صحنه، جدال تحت تأثیر مداخله شما قرار می‌گیرد و ارزیابی درستی از توان طرفین درگیری نمی‌توان به خواننده ارائه کرد. به هر حال روشن است که برای من مثل هر هوادار دیگر مقاومت آخوند خاتمی همان اندازه قابل احترام است که آخوند خلخال و آخوند محمدی گیلانی یا اسدالله لاجوردی. آنها مبارزان راه آزادی و انقلابیون را قتل عام می‌کردند تا «جمهوری اسلامی» پایدار بماند و «سید مظلوم» هم در سایه همین کشتارها وزارتش را می‌کرد و حالا هم رئیس جمهور است. اما خاتمی با محمدی گیلانی و ناطق نوری فرق دارد. گفتن این موضوع دیگر امروز تابو نیست و همه قبول داریم اختلافات بین بانداها و جناحهای رژیم ساختگی نیست. خاتمی در پیامش به مردم آمریکا از پیوریتنها صحبت می‌کند و این که «آنتی

سمیتسیم» و یهودستیزی در اسلام وجود ندارد و این پدیده بی‌غریبی است، آن جناح می‌گوید نه خیر در قرآن آیه‌هایی در ضدیت با یهودیان وجود دارد. اگر قبل از مصاحبه خاتمی با سی‌ان‌ان از ناطق نوری می‌پرسیدند «آنتی سمیتسیم» یعنی چه احتمالا می‌گفت نوعی از مصالح ساختمانی مثل سیمان است.

در بررسی رویدادها به نظر من باید از ارزیابیهای مبالغه آمیز، شتابزده و سطحی نگر اجتناب کرد. چرا که وقتی ارزیابیها در روند تغییر و تحولات و در گذر زمان (که گاه از چند ماه بیشتر نمی‌شود) با محک واقعیتها سنجیده شد، در صورت غلط بودن به زیان ارزیابی کننده است و اگر این ماجرا تکرار شود بر اعتبار ارزیابیها و ارزیابی کننده اثر منفی می‌گذارد و از مقبولیت ارزیابیها در نزد مخاطبان می‌کاهد. نکته پیداست که من از چنین خطایی مصون نیستم اما به هر حال نظر و ارزیابی من یک نظر شخصی است و تأثیری بر مقاومت ندارد.

خاتمی از رابطه با آمریکا چه می‌خواهد؟

خاتمی در پیامش به مردم آمریکا و در مصاحبه با تلویزیون سی‌ان‌ان ضمن تجلیل بسیار از مردم و فرهنگ آمریکا، یادآور شد «ما نیازی به رابطه با آمریکا نداریم برخی کسانی که بسیار مایل به برقراری هرچه سریعتر این رابطه بودند، به ویژه در محافل آمریکایی یا واسطه‌های ایرانی این رابطه که انتظارات بیشتری داشتند با ناراضی گفتند «خاتمی چیزی تازه‌ای عنوان نکرده مخالفان رابطه هم با نوعی خرسندی، تقریباً همین حرف را زدند. اما برای طرفین اصلی معامله یعنی خاتمی از این سو و کاخ سفید از آن سو، که بهتر موقعیت یکدیگر را درک می‌کردند، این رویداد در واقع فتح بابی بود برای پیمودن مسیری که خیلی روشن است که نیاز به زمان دارد. در واقع نه برای خاتمی نه برای آمریکا مسأله فوری گشایش سفارتخانه‌ها و یا مبادله سفیر نیست. برای خاتمی مسأله در درجه اول این است که اعتماد آمریکا را به خودش به عنوان یک طرف مذاکره‌ی «با حسن نیت» جلب کند. برای آمریکا هم مسأله مهم این است که بدانند در دستگاه حکومتی رژیم طرف حسابی که «قواعد بازی» را رعایت کند وجود دارد. مسأله بعدی برای خاتمی این است که تحریمهای اقتصادی برداشته شود و رژیم بتواند از سرمایه‌گذاری شرکتهای آمریکایی و خارجی استفاده کند. مبادلات بازرگانی و سرمایه‌گذاریهای اقتصادی الزاما از کانال روابط دیپلماتیک نمی‌گذرد. به یاد داریم که قبل از شرکت فرانسوی توتال، شرکت آمریکایی کونوکو بود که وارد عقد قرارداد برای استخراج گاز از منابع جزیره سیری شده بود که به خاطر تحریمهای آمریکا ناچار شد خود را کنار بکشد و شرکت فرانسوی توتال این قرارداد را با شرایط بسیار پرسود به دست آورد. این تحریمها برای آمریکا هم پر دردسر است و باعث مشکلاتی در رابطه آمریکا با کشورهای دیگر به ویژه اروپا شده است. استدلال اروپائیان این است که آمریکا نمی‌تواند قوانینی وضع کند و آنها را علیه شرکتهای خارجی در خارج از آمریکا به کار ببرد. آن را خلاف قوانین بین‌المللی و مخالف آزادی تجارت، اصلی که همه آن را پذیرفته‌اند، می‌دانند. از طرفی تحریمها سبب می‌شود که شرکتهای آمریکایی از معاملاتی که می‌توانند با ایران داشته باشند محروم بمانند. بنا بر برآورد کارشناسان اقتصادی، تا سال ۲۰۱۰ میلادی حدود ۱۰۰ تا ۱۲۰ میلیارد دلار امکان تجارت و سرمایه‌گذاری در صنایع نفت و پتروشیمی و گاز و خطوط لوله انتقال نفت و گاز در ایران وجود دارد (اطلاعات ویژه خارج کشور ۲۳ بهمن) به اینها باید اهمیت منابع نفت و گاز کشورهای آسیای مرکزی و منطقه دریای خزر را اضافه کرد که به برآورد کارشناسان در ۱۰ سال آینده دومین منبع صادرات جهانی نفت و گاز خواهد بود. امریکائیان در همان منطقه به

سرمایه‌گذاریهای عظیم میلیاردها دلاری مشغولند. در حال حاضر خطوط اصلی انتقال نفت و گاز این منطقه به اروپا از روسیه می‌گذرد. علاوه بر این که این امر که کشورهای آسیای مرکزی تازه استقلال یافته را به نوعی وابسته به روسیه می‌کند که خوشایند غربیها نیست راه نزدیکتر انتقال این منابع از ایران و از طریق خلیج فارس است. چندی پیش برژینسکی مشاور امنیت ملی در دوره جیمی کارتر، سیاست آمریکا را در مورد درانزوا قراردادن رژیم مورد انتقاد قرار داده بود و داشتن رابطه با رژیم را برای حضور مؤثر آمریکا در این منطقه ضروری دانسته بود. در این میان ما که مقاومت باشیم، می‌خواهیم این رژیم را از میان برداریم، می‌خواهیم انقلاب برپا کنیم که در واقع معنای آن زیرورو کردن وضع موجود است و کسی هم نمی‌تواند تضمین کند که چطور تمام خواهد شد و چقدر طول خواهد کشید که اوضاع به وضع عادی برگردد. حالا در ایران محمد خاتمی به عنوان رئیس جمهور جدید رژیم دست دوستی و تشنج زدایی به طرف همه دراز کرده است. از سویی دیگر این محمدخاتمی اپوزیسیون درونی رژیم را هم نمایندگی می‌کند که با ۶۹ درصد آرا بر جناح دیگر پیروز شده است. رژیم شاه اپوزیسیونی از درون خودش نداشت و کسی هم بازی «جناح سازنده» و «جناح پیشرو» حزب رستاخیز را جدی نگرفت چون مسخره‌تر از آن بود که جدی گرفته شود. اما این بار این اپوزیسیون درونی وجود دارد و صف بندی دو طرف هم روز به روز جدی‌تر می‌شود. طبیعی است که برای آنها که می‌خواهند تجارتشان را بکنند خاتمی بهترین الترناتیو برای رژیمی است که آن را «یاضی بین‌المللی» می‌نامیدند.

حقوق بشر هم در میان این دریای نفت و گاز و دلار، چیزی مثل سوزنی در کاهدان است که به چشم معامله‌گران نمی‌آید. اساسا اگر قرار بود مسأله نقض حقوق بشر توسط رژیم مسأله‌ای تعیین کننده در رابطه رژیم در مجامع بین‌المللی به ۴۰ بار برسد، ۵ بار یا ۱۰ بار کافی بود و باید رژیم بایکوت می‌شد. بنابراین طبیعی است که طرفهای خارجی، همه گونه تلاش را برای تقویت خاتمی به کار ببرند. مسأله دیگری که بخشی از رژیم که جناح خاتمی باشد، نفرت عمومی را به نحو قابل توجهی به سوی جناح رقیب کاتالیزه کرده است که خامنه‌ای در مرکز این نفرت قرار دارد. در این امر باید به تلاشهای موسوی خوینگی‌ها و دستیارانش در روزنامه سلام که به تصریح عباس عبدی (سلام) ۷۱/۱۲۸ نقش سوپاپ اطمینان را برای رژیم داشتند اشاره کرد. حالا پس از چند سال نتیجه آن تلاشها در انتخابات ۲ خرداد نمایان شد و اکنون آنها مشغول بهره برداری از تلاشهای سالهای گذشته هستند. این مسأله به نظر من خیلی مهم است و باید مورد توجه و مطالعه قرار بگیرد. چون به قول معروف وقتی عده‌ی «یک عمر به مرگ گرفته‌اند، خلیجها به تب راضی خواهند شد». دیگر این که جناح خاتمی تاکتیکیهای مؤثری علیه جناح رقیب به کار می‌گیرد که آخرین نمونه‌های آن تحت فشار قراردادن قوه قضائیه (که بازوی اجرایی خامنه‌ای است) و اعتراض دانشجویان به شورای نگهبان به خاطر رد صلاحیت کاندیداهای طرفدار خاتمی از آن جمله است. اکنون آیت الله یزدی مثل سگی که دوره اش کرده باشد، تا می‌آید پاچه یکی را بگیرد، از پشت یکی سیخی به او می‌زند. تا می‌آید سوی این یکی پارس کند، دیگری لگدی به او می‌زند. نامه ۱۵۲ نماینده مجلس به ناطق نوری (در نیمه اسفند) که در آن خواسته بودند ناراضی آنها را از عملکرد قوه قضائیه به اطلاع خامنه‌ای برساند و این مسأله را مورد رسیدگی قرار دهد، نشان از فشار زیاد جناح خاتمی بر جناح رقیب و پیشرفت آنان در

انتقاد همیشه سازنده است

بقیه از صفحه ۱۰

مبارزه با جناح رقیب و نیز شکاف در جناح رقیب است. جناح خاتمی با مطرح کردن مسأله شکنجه شهرداران بازداشت شده در آستانه برگزاری کنفرانس منطقه بی حقوق بشر در تهران، در واقع اقدام به خنجر زدن از پشت به قوه قضائیه، نظام الهی جمهوری اسلامی، در انظار جهانی کرد. جناح خاتمی روشهای دیگری هم در دست اقدام برای مبارزه با جناح رقیب دارد. اخیراً وزیر کشور رژیم اعلام کرده است که دولت خیال دارد که لایحه ای به مجلس ارائه دهد که بر مبنای آن تعیین صلاحیت کاندیداها را در اختیار وزارت کشور قرار بگیرد. چندی پیش نیز مهاجرانی وزیر ارشاد و سخنگوی دولت گفت که «نظام اجرایی برای مقابله با رفتارهای غیر قانونی گروههای فشار، سازماندهی جدیدی را در دستور کار خود قرار داده است، (اطلاعات ویژه خارج کشور ۶ بهمن ۷۶). غیر از اینها باید به تلاشهای خاتمی برای پل زدن به سوی مردم و جلب جوانان اشاره کرد که شاید در فرصت دیگری به آنها اشاره شود. حدود دو ماه دیگر (۲ خرداد) سالگرد انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری است، شاید در آن روز شاهد یک قدرت نمایی از سوی خاتمی و حامیانش در برابر ولی فقیه و حامیانش باشیم. به هر حال به گمان من کاندیدای شدن بخش قابل توجهی از نفرت عمومی از رژیم به سوی یکی از جناحهای رژیم یعنی جناح ولایت فقیه و سیاست تشنج زدایی خاتمی در روابط خارجی (که می تواند فشار و توطئه هایی بر علیه مقاومت در بر داشته باشد)، دو عامل مهمی است که باید مورد توجه قرار گیرد و سیاست مبارزاتی مناسب در برابر آن اتخاذ شود. در این مبارزه ما تنها به حمایت هم میهنانمان می توانیم تکیه کنیم و باید در کسب حمایت گسترده آنان و رفع اشکالات کارمان در این مسیر کوشا باشیم.

حسن شرایط فعلی، به میدان آمدن گروههای بیشتر مردم و رشد اعتراضات آنها و شدت یافتن جنگ جناحهاست. اشکال کار ایجاد توهم در بخشی از جامعه و جوانان توسط جناح خاتمی و احتمال رشد تمایلات رفرمیستی در جامعه است. این مطلب را با شعری که در روزنامه سلام ۱۸ آذر چاپ شده بود به پایان می برم که هم روشن شود این روزنامه تا چه حد سوپاپ اطمینان بوده است و هم نمونه دیگری از تجلی روح ایرانی و آشنی ناپذیری آن با آخوندیسلم، مورد توجه خوانندگان نبرد خلق قرار گیرد. نام شعر «کهن» است و نام شاعر محمد کاظم کاظمی.

گفتند گل مروید، این حکم پادشاه است
چشم و چراغ بودن، روشن ترین گناه است
حد شکوفه تکبیر، حکم بنفشه زنجبیر،
سهم سپیده تبمید، جای ستاره چاه است
آواز پای کوکب، در کوچه ها نپیچید
در دست شحنه شلاق همواره رو به راه است
مغز علم به دستان، تقدیم مار بادا
وقتی که کله ها را خالی شدن کلاه است
صابون ماه و خورشید، صد بار بر تنش خورد
اما چه می توان کرد؟ شب همچنان سیاه است
ناچار گل مروید، از چنگ و نی مگویند
وقتی به شهر کوران یک چشمه پادشاه است.

اصلاح و پوزش

در شماره پیش در یادداشت‌های پراکنده دو اشتباه تایپی وجود داشت که حتماً خوانندگان متوجه شده اند. با پوزش از خوانندگان، یادآوری می شود در دنباله مطلب در صفحه ۱۵ در سطر ۱۶ به جای خاتمی، خامنه ای صحیح است و در سطر ۲۰ به جای خامنه ای، خاتمی صحیح است. □

۱۰۰ انسانی که در ۱۰۰۰ سال اخیر در تحول تاریخ بشریت تأثیرگذار بوده اند

استمرارگر نیز بود. او سرفها را وادار به کار در کارخانه ها کرد و پسر خود را به خاطر مخالفت با خود اعدام کرد. پتر اصلاح گری کبیر و به همان مقدار دیکتاتوری بزرگ بود.

۳۱- سوزان آنتونی ۱۹۰۶-۱۸۲۰



تلاشهای خستگی ناپذیر او در امر نساوبدی نابرابریها و رنجهایی که زنان متحمل می شدند او را به رهبری اولین موجهای فمینیستی زنان آمریکا رسانید. پدرش عضو یک گروه سیاسی ممنوعه بود و او در اثر شرکت در میتینگهای این گروه و تحت تأثیر ممنوعیت زنان در صحبت و ابراز نظر در به دست آوردن حق برابر با مردان فعال گشت و بدین خاطر مورد تحقیر قرار گرفت و حتی به خاطر «اختلافاتی» که او ایجاد می کرد به او تخم مرغ فاسد شده پرتاب کردند و سرانجام نیز مبلغ ۱۰۰ دلار (که او هرگز نپرداخت) جریمه شد. اما در سال ۱۹۲۰ یعنی ۱۴ سال پس از مرگش هنگامی که زنان در آمریکا حق رای دادن را به دست آوردند، تلاشهای او و اعتقاداتش مبنی بر این که می گفت «شکست ما غیر ممکن است، به نتیجه رسید.

۳۲- ابراهام لینکلن ۱۸۶۵-۱۸۰۹

هنگامی که در سال ۱۸۶۱ به ریاست جمهوری رسید در مقابل سخت ترین دوران تاریخی ایالات متحده قرار داشت. تارویود اتحاد کشورش در حال ازهم گسیختگی بود. اما قبل از آن که با گلوله ای در سال ۱۸۶۵ زندگیش خاتمه بیابد، ابراهام لینکلن که فرزند یک زارع فقیر از ایالت کنتاکی بود، مردم کشورش را از شمال تا جنوب یکپارچه کرد. او مردم را با درک این که «تولد جدید آزادی» باید در دموکراسی و خاتمه برده داری سیاهان ریشه بیابد، متحد کرد.

۳۳- ماهاتما گاندی ۱۹۴۸-۱۸۶۹



شمع مبارزات آرام حتی زمانی که خشونت ما را احاطه کرده، باید همچنان بسوزد. فلسفه او فلسفه ای بود که هندوستان را در سال ۱۹۴۷ پس از حدود ۲ قرن تسلط انگلیس آزاد کرد. استراتژی پر قدرت گاندی که به سیتاگرا معروف است به معنای نه قهرآمیز و نه مسالمت آمیز، شامل تحریم هرگونه چیزی انگلیسی، سرپیچی از قوانین شهری، راهپیمایی و اعتصاب غذا و غیره ... می شد که این روشها در سراسر جهان در جنبشهای مردمی استفاده گشت. □ (ادامه دارد)

منبع: شماره اختصاصی مجله لایف چاپ آمریکا تنظیم کننده: لیلیا

۲۷- اسحاق نیوتن ۱۷۲۷-۱۶۴۲



مردی با باورهای عمیق مذهبی آنهم در دورانی که کشفیات بزرگ علمی به وقوع می پیوست می خواست بداند جهان خدا چگونه است. جستجوهای او برای یافتن جواب این سؤال قانون قوه جاذبه زمین را به ما داد. پس از آن یک تئوری جدید از رنگ و نور و سه قانون حرکت که مکانیک مدرن را پایه ریزی کرد. این فیزیکدان و ریاضی دان فوق العاده با هوش و با استعداد انگلیسی کشفیات گالیله و کپلر و دیگران را فورمولیزه کرد. اما نیوتن با نظری به گذشته و یافته هایش نوشت: «به نظر می آید که من مانند پسر بچه ای کوچک کنار ساحل مشغول بازی بوده ام و گاه و گداری برگ گلی نرمتر و یا صدفی زیباتر که از دیگران متفاوت بوده یافته ام و هنوز اقیانوسی از کشف نشده ها در مقابلم وجود دارد.»

۲۸- کارلوس لینایوس ۱۷۷۸-۱۷۰۷

این پزشک سوئدی در قرن هجدهم با قراردادن جنسیت نقطه شروع گیاهان را دسته بندی کرد. از تعداد و طول شاخه ها برای دسته بندی آنها و از نوع تخمکهای آن برای دسته بندیهای کوچکتر استفاده کرد به طوری که شاگردان او توانستند در هر زمان هر گیاهی را شناسایی کنند. او سپس سیستمی برای نام گذاری گلها و گیاهان و بعداً حیوانات ایجاد کرد. کارهای او توسط طبیعی دانان جهان مورد استفاده قرار گرفت و نشانه های آن در زندگی ما همه جا وجود دارد.

۲۹- مایکل فارادی ۱۸۶۷-۱۷۹۱

با وجود این که تحصیلاتش در علم شیمی بود اما او بود که عصر الکتریکی را پایه گذاری کرد. کشفیات و اختراعات او که در زمینه میدان مغناطیسی و جریان الکتریکی بود به ما نشان داد که برای تولید نیرو از این طریق چشم انداز روشنی وجود دارد. کارهای او که از جمله ریختن طرح اصلی ژنراتور و طرح موتور برقی است در واقع پایه های اصلی آن چیز نیست که امروزه «روشنی بخش» جهان است. هر وسیله الکتریکی از متروهای برقی تا جاروی برقی همه از همان کارها سرچشمه گرفته اند. فارادی مردی بسیار فروتن بود و چندین تقدیرنامه افتخارآمیز و نیز دریافت لقب شوالیه را رد کرد.

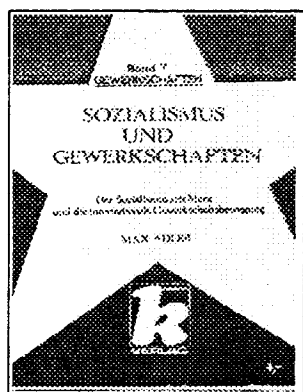
۳۰- پترکبیر ۱۷۲۵-۱۶۷۲

او می خواست روسیه تبدیل به یک قدرت جهانی مدرن گردد. و به همین خاطر روسها را وادار کرد تا ریشههای خود را بتراشند لباسهای عهد عتیق را با لباسهای مدرن غربی تمویض کنند. و جاده، سد، مدرسه و صنایع مدرن را ساخت و همچنین یک نیروی دریایی. اما به همان اندازه که او مدرن طلب بود

درسهای جنبش کارگری سوسیالیستی

سوسیالیسم و سندیکاها

(۴)



برخلاف فدراسیون فوق الذکر، انجمنی که در سال ۱۸۸۴ به نام «انجمن فایبان» تأسیس شد و بنیان گزارش سیدنی و بلاتریس وب و نیز برنارد شو بودند، و کمی بعد افرادی چون مک دونالد و رسنودن به مدت چند سال در آن عضویت داشتند، تأثیر و توفیق به مراتب بیشتری در گسترش نظریات سوسیالیستی به دست آورد. منتها این نوع سوسیالیسم پیوسته سوسیالیسمی اصلاح طلب بود. به همین ترتیب بعدها فایبانها حامیان اصلی روزیونیسم (تجدید نظر طلبی) به شمار می رفتند و به کرات حتی به مخالفت مستقیم با مارکسیسم برخاستند. خواست آنها در آن زمان - و در حال حاضر نیز همین طور - عبارت بود از سوسیالیسم بدون مبارزه طبقاتی که می باید در انکشافی گام به گام به سمت سوسیالیسم حاصل آید.

آنها با اتخاذ خط مشی و سیاست مبتنی بر مطالبات اجتماعی و سیاسی کوچک و روزمره، رابطه نیرومندی با بخشهایی از جنبش سوسیالیستی به دست آوردند و بدین وسیله توانستند - بدون آن که فوراً مجبور به گرفتن مواضع انقلابی باشند - خطوط مدرنی از جهت گیری سوسیالیستی را دنبال نمایند. از این رو - فایبانیس، با وجود خدمات مهمی که در راه ترویج و گسترش نظریات سوسیالیستی انجام داد، از یک لحاظ به صورتی زینبختش برفرایند پیدایش خودآگاهی انقلابی و طبقاتی کارگران انگلیسی اثر گذاشت و اغتشاش فکری بسیاری از رهبران سوسیالیسم انگلیس نیز ناشی از همان تأثیرات است. علاوه بر این، سوسیالیسم فایبانیستی هیچگاه نتوانست در کار یک سازماندهی وسیع توده ای توفیق یابد.

این سازمان توده ای و پیوند تشکیلاتی سوسیالیسم با سندیکاها بدو از جهتی دیگر پدیدار شد و آن خط مشی بود که نخست صرفاً قصد ایجاد یک حزب کارگری را داشت.

در سال ۱۸۹۳ عده ای از فعالان سندیکایی و کارگران سوسیالیست تحت رهبری جیمز کایرهاردی (۱۸۵۶-۱۹۱۵) «حزب مستقل کارگر» (ILP) را به وجود آوردند. البته این حزب در ابتدا فاقد یک برنامه سوسیالیستی بود و تحت تسلط یک نظریه سوسیالیستی هم قرار نداشت. گرچه رهبرانش، به ویژه هاردی خود سوسیالیست بودند. در وهله نخست، قصد ایجاد این حزب آن بود که به روند همراهی سندیکاها، با احزاب بورژوازی خاتمه بخشد. اما این کاری نبود که فوراً صورت پذیرد، بلکه انجام آن به پیکاری دهساله کشید که ضمن آن کایرهاردی از یک کنگره سوسیالیستی به کنگره بعدی مرتب اعتبار بیشتری پیدا کرد، تا این که سرانجام در کنگره سندیکایی پلیسوت (۱۸۹۹) یک «کمیته طرفدار نمایندگی کارگران» به وجود آمد که سندیکاها SDF، فایبانها و ILP در آن عضویت داشتند. اگرچه این کمیته به منظور تدارک و آماده

بقیه در صفحه ۱۳

می کردند، حالا به انجمنهای خیریه ای تبدیل شده اند که تحت لوای تشکیلات مبارزاتی به فعالیت مشغولند. این اوضاع و احوال زمانی دچار تحول گشت که کارگران دوره ندیده نیز - که در این اثنا به علت انکشاف سریع صنایع بزرگ انگلیس، جمعیت رو به افزایش بودند - شروع کردند به سازماندهی خود و به این ترتیب یک جریان سندیکایی پا به عرصه وجود گذاشت که با بیداری مجدد جنبش سیاسی - سوسیالیستی و سازمانیهای آن همزمان گردید.

نخستین بخش این حرکت تازه توسط کارگران صنعت گاز صورت گرفت که تحت رهبری یکی از تواناترین کوشندگان سندیکایی، به نام و. ثورن، که خود سوسیالیست بود، جنبشی به وجود آوردند به منظور تحقق ۸ ساعت کار در روز. در همین نهضت بود که افکار سوسیالیستی به سرعت در بین توده ها رواج یافت و جنبش به تأسیس اتحادیه بزرگی از کارگران دوره ندیده منجر شد و دامنه آن به سرعت خیره کننده ای به حرفه ها و صنفهای دیگر کشید. بدینسان، در سال ۱۸۸۹، اتحادیه کارگران دوره ندیده و کارگران گاز، به وجود آمد. حرکت دیگری که از بطن یکی از فقیرترین و ستمدیده ترین اقشار کارگران آموزش ندیده - کارگران تعمیر کشتی و بارانداها - برخاست، بر دگرگون کردن و تحول انقلابی جنبش سندیکایی تأثیر باز هم قویتری گذاشت. آنها در سال ۱۸۹۹ دست به یک اعتصاب عظیم زدند که رهبری آن به عهده شماری از فعالان جوان سندیکایی بود که خودشان افکاری سوسیالیستی داشتند. این عده از آن به بعد در جنبش کارگری انگلستان نقش مهمی ایفاء نمودند. نام ایشان بن تیلنت، تام من و جان برنز بود. این جریان هم به تأسیس یک سازمان بزرگ دیگری از کارگران دوره ندیده منجر شد که از دل آن، اتحادیه قدرتمندی به نام «اتحادیه کارگران حمل و نقل و کارگران دوره ندیده» به وجود آمد. این جنبش کارگران آموزش ندیده، که لایه های گسترده ای از کارگران انگلستان را به حرکت درآورد و آنها را سازمان داد، تحت عنوان «یونیونیسم جدید» در مقابل اتحادیه های اشرافی قدیمی پا به میدان نهاد. ویژگی تشکیلات تازه این بود که سیاست اخذ حق عضویتها گزاف را کنار گذاشت، زیرا در این دوره خط مشی حمایتی صرفاً مالی در جنبش، تحت الشعاع موضوع جدید، یعنی سازمانیابی رزمنده، قرار گرفته بود و در برنامه های تبلیغاتی و روشنگری افکار سوسیالیستی و پیکار طبقاتی اهمیت فزاینده ای می یافت. همین طور که اشاره رفت، جنبش یونیونیسم جدید پا به پای بیداری تازه جنبش سیاسی سوسیالیستی در انگلستان جان گرفت، یا در واقع مقدمات آن به وسیله این حرکتها سیاسی فراهم می شد.

در سال ۱۸۸۱ «فدراسیون دموکراتیک» به وسیله شخصی به نام هنری - ام هیندمان (۱۸۴۲ - ۱۹۲۲) که یکی از طرفداران کارل مارکس بود پایه گذاری می شود. بعدها این تشکیلات خود را «فدراسیون سوسیال دموکراتیک» نامید (SDF). عده ای از رهبران جوان سندیکایی هم بدان پیوسته بودند، لیکن این فدراسیون هیچگاه به اندازه ای رشد نکرد که بر روی توده ها تأثیر وسیعی گذارد. وضعیت آن زمان کارگران انگلیسی، با سطح زندگی نسبتاً بالا، فقدان پدیده بیکاری در سطح وسیع و بستگی به ایدئولوژی بورژوازی آزادیخواهی، روی هم برای پذیرش مارکسیسم آماده نبود. همین شرایط موجب می شد که آن کارگران انگلیسی که در سندیکاها سازمانیافته بودند، خود را جزء اشرافیت کارگری شمرده، فاقد احساس بینوایی طبقه پرولتاریا باشند. اما،

نویسنده: ماکس آدلر

مترجم: رفیق

مأخذ: متن آلمانی منتشره در مجله هفتم «سندیکاها» بنگاه انتشاراتی کلکتیو برلین، چاپ اول ۱۹۷۳ تاریخ نگارش: ۱۹۳۲

الف - نوع انگلیسی - آمریکایی سندیکا

در باره خصوصیات الگوی انگلیسی سندیکا چند بار اشاراتی داشته ایم. منظور آن شکلی از جنبش سندیکایی در قرن گذشته است که به مدت تقریبی ۵۰ سال (یعنی از سال ۱۸۴۸ تا اواخر قرن نوزدهم) هیچ رابطه ای با سوسیالیسم نداشت و یا نمی خواست که داشته باشد. این مشخصه هم از سرخوردگی عمیق کارگران انگلیسی ناشی می شد، زیرا جنبش شدیداً انقلابی - سوسیالیستی آنها در نیمه اول قرن نوزدهم - همان طور که شرح رفت، کمونیسم به سبک رابرت اون و سپس جنبش سیاسی چارتیسم - به طور کامل شکست خورده بود. سندیکاها انگلیسی با حدت و شدت تمام در این نهضتها مشارکت داشتند و در اثنای همین مبارزات بود که نظریه مربوط به اعتصاب عمومی انقلابی، به منزله برنده ترین و آخرین وسیله پیکار پرولتاریا، پدید آمده و در طول بحثهای سیاسی و تئوریک داغ با شیفنگی تمام مطرح شده و سرانجام بر اثر کاربرد زودرس و خام آن دچار ناکامی شده و از اعتبار افتاده بود. عدم توفیق قیام چارتیسم در سال ۱۸۴۸، سرانجام موجب درهم شکستن جنبش انقلابی به طور کلی شد و در نتیجه سندیکاها انگلیسی از کلیه اقدامات اقتصادی - سیاسی و نیز طرحها و حرکتها سوسیالیستی روگردان شدند و یکسره به تلاشهای صنفی و فعالیتهای مربوط به حقوق و دستمزد جلب شدند. پیروزیهای آنها در این زمینه، البته به گرایش مذکور دامن می زدند. در این دوره سندیکاها توانستند حق شرکت کارگران در انتخابات کسب کنند (۱۸۶۷) و با کاربرد این وسیله در تضادهای موجود در سیستم دو حزبی انگلستان مداخله می کردند و - ضمن بازی با توازن قوای احزاب توریها و ویگها - به نحوی زیرکانه منافع خود را به کرسی می نشاندند.

گذشته از این، تردیونیورها [سندیکاها انگلیسی] با سخت گیری تمام به حوزه کارگران متبحر و آموزش دیده اکتفا می کردند و با نگاهی حقارت آمیز به کارگران ساده و نیز تحقیر زنان، همگی آنها را از سازمانهای خود کنار گذاشتند و اخراج کردند. بدین ترتیب بود که به اشرافیت کارگری تبدیل شدند و به صورت یک کاست درآمدند. و این خصلت به محیط سندیکایی آمریکا نیز سرایت کرد و با شدت بیشتر تا امروز نیز در بخش عظیمی از کارگران آموزش دیده آمریکایی وجود دارد - که به آن خواهیم رسید.

این نمونه از سندیکاها انگلیسی مشخصه دیگری هم داشت: اعضاء این سازمانها موظف بودند حق عضویت و شهریه گزافی بپردازند، که در اصل چیزی نبود جز نوعی کسور بازنشستگی، بیمه درمانی و سوانح که سندیکاها رسیدگی به این امور را وظیفه اصلی خود می شمردند. الینورا مارکس - اولینگ، دختر مارکس، در توضیحی که برای چاپ در «دایره المعارف ملی» وورم تهیه کرده بود، این مشخصات جنبش سندیکایی آن دوره را به خوبی توصیف می کند:

«در حالی که این اتحادیه ها بدو سازمانهایی مبارزاتی بودند که زیر پوشش فعالیتها خیریه پیکار

درسهای جنبش کارگری

بقیه از صفحه ۱۲

ساختن نامزدهای مستقل کارگران برای مجلس تشکیل شده بود، ولی در ضمن به پخش و اشاعه عقاید سوسیالیستی هم می پرداخت. بدین صورت، پس از آن که در سال ۱۹۰۶ فدراسیون بزرگ معدنچیان نیز بدان پیوست، «حزب کارگر» انگلیس تأسیس شد، که اکنون همان حزب مستقل و سیاسی کارگران را تشکیل می داد که از دیرباز آرزویش را داشتند. حزبی که در عین حال معرف سوسیالیسمی آشفته و ناروشن بود.

این «حزب کارگر» تا سال ۱۹۱۸ که اساسنامه تشکیلاتی جدیدی را تدوین کرد، صرفاً جنبه یک حزب سندیکایی داشت، یعنی اعضای آن را فقط سندیکاهای تشکیل می دادند. اما از سال ۱۹۱۸ به بعد اعضا غیر سندیکایی هم پذیرفته شدند. پروسه رادیکالیزه شدن جنبش کارگری انگلستان در اواخر قرن نوزدهم آغاز گردید ولی در دهه اول قرن بیستم هرچه بیشتر تکمیل شد. این روند از طرفی نتیجه موج فزاینده ای از احکام قضایی علیه سندیکاهای بود که مطابق آنها سندیکاهای مسئول جبران خسارتهای ناشی از اعتصابها شناخته می شدند - و از طرف دیگر رادیکالیسم مزبور معلول شرایط دشوار زندگی کارگران انگلیسی در آن دوره بود. عامل دیگری که به پروسه رادیکالیزاسیون دامن می زد این بود که موفقیت‌های اولیه حزب کارگر در پارلمان (به ویژه ۸ ساعت کار در روز) با سخت شدن اوضاع اقتصادی کارگران در همان دوره تمارض شدیدی داشت و این تناقض به این فکر دامن می زد که نکند اسباب مبارزه سیاسی و امکانات پارلمنتاریسم وافی مقصود نیستند. حاصل آن شد که از سال ۱۹۰۸ به بعد، نه تنها نظریات رادیکال سندیکایی در بین کارگران انگلیسی قوت گرفت، بلکه جنبشی نیز پیدا شد و نضج یافت که تحت عنوان گیلدن سوسیالیسم مشهور گردید و خواهان تحول انقلابی خود سندیکاهای بود.

گیلدن سوسیالیسم به هیچ وجه مجموعه ای یکپارچه به شمار نمی رود، بلکه انواع جریانهای کارگری را در برمی گیرد - از سندیکالیسم انقلابی تا حتی سازمانی مربوط به اصناف و لایه های درونی آن. اما اندیشه محوری گیلدن سوسیالیسم این است که اکیون سیاسی و اعتصابهای کارگری دیگر به عنوان فعالیت اصلی جنبش انقلابی کارگری محسوب نمی شود. فعالیت اصلی عبارتست از سازماندهی سوسیالیستی نیروهای مولده بر حسب هر یک از رشته های تولید، به شیوه خودگردانی و به صورت فدراتیو.

با سازمان یافتن همه کارگران کارهای یدی، کارگران کشاورزی و کاروران فکری در هر بخش و رشته تولیدی خاص، نیروهای متشکل می توانند صاحبان وسائل تولید را وابسته به خود کنند و سرانجام دولت را وادارند ابزار تولید را از صاحبان آنها گرفته و در اختیار اتحادیه های تولیدی (گیلدن) قرار دهد. همچنین مجموع مصرف کنندگان نیز در تشکیلات مربوط به مصرف کنندگان سازمان می یابند. مجلس منتخب اتحادیه ها نیز کار نمایندگی کلیه این سازمانها را به عهده می گیرد و وظیفه تدوین برنامه اقتصادی را مشترکاً پیش می برد، در حالی که یک مجلس کشوری هم که کارش اداره امور غیر اقتصادی در سطح زندگی ملی است، از آن پشتیبانی می کند.

بدین ترتیب نظریه سوسیالیسم گیلدن در اساس با اصل وجود دولت مخالفی ندارد. فرقی آن هم با سندیکالیسم در همین جاست، لیکن دولتی که این سوسیالیسم بدان گرایش دارد، دولتی است جدید و متعلق به اتحادیه های تولیدی (گیلدن).

وجه تلاقی گیلدن سوسیالیسم و سندیکالیسم در دو جنبه انتقاد به دولت حاکم و انتقاد به دموکراسی

سیاسی است. این معنا در سخن کلس بیان می شود: «دموکراسی می تواند به سیاست دندان بزند، ولی تا زمانی که قدرت اقتصادی در جهت خلاف سرمایه داری جا به جا نشده باشد نمی تواند گاز بگیرد».

از طرف دیگر وجه تمایز گیلدن سوسیالیسم از جنبش کارگری صرفاً سیاسی و سوسیالیستی در پیوند و اتکای آن به اصل دسته بندی سندیکاهای برحسب مشاغل است.

شروع جنگ جهانی (اول) بدو فرآیند رادیکالیزاسیون کارگران انگلیسی را قطع کرد، اما این وقفه به درازا نکشید، زیرا رویداد انقلاب اکتبر روسیه موجب بیداری و سربرداشتن جریانهای رادیکال گردید. حالا دیگر خواست برپایی شوراهای کارگری بر سر زبانها افتاده بود. آنچه که از این دوران برای ایام بعد از جنگ در جنبش کارگری انگلستان باقی ماند و دیگر زایل نشد جنبه های ذیل می باشند: درخواست کنترل تولید و درخواست اجتماعی کردن معادن و راه آهن.

مبیین این روند، تدوین برنامه حزبی در حزب کارگر به سال ۱۹۱۸ است، که اکنون به تاکید سوسیالیسم - به معنای محو اقتصاد سرمایه داری توسط یک اقتصاد سوسیالیستی - را در مفاد خود می گنجاند. هم زمان دامنه عضوگیری حزب توسعه می یابد و کسانی نیز به حزب پذیرفته می شوند که سازمانیافتگی سندیکایی ندارند. از این دوره به بعد است که جنبش سندیکایی انگلستان - برخلاف جنبش سندیکایی آمریکای شمالی - تحت رهبری سوسیالیستی قرار می گیرد. ولی این سوسیالیسم هنوز هم بیشتر یک سوسیالیسم غیر مارکسیستی و اصلاح طلب است.

این واقعیت از رهبری طولانی مک دونالد بر آن نیز مشهود است که پیوسته خود را غیر مارکسیست می خواند. پیوستن این حزب به «جنبه واحد ملی» در سال ۱۹۳۱ نیز بالاخره روشن کرد که جنبه انقلابی این سوسیالیسم تا چه اندازه ضعیف بوده است. علاوه بر این، حزب کارگر در کنگره بیرمنگام به سال ۱۹۲۸، مفاد برنامه سوسیالیستی را تغییر داد و لحن خود را در مقایسه با متن انقلابی سال ۱۹۱۸ ضعیف تر کرد. با وجود این، جهت تحولات و انکشاف حزب به سمت انقلابی شدن فزاینده سندیکاهای انگلیس آشکار شده است. عواملی که به این دگرگونی کمک کردند یکی سرخوردگی توده های کارگری از دو دوره حکومت حزب کارگر انگلیس (۳۱-۱۹۲۹ و ۲۵-۱۹۲۴) و دیگر سخت شدن و تنگنای حاد وضعیت کار بر اثر بحران اقتصاد جهانی می باشد. قابل توجه در این رابطه آن است که آخرین حکومت حزب کارگر در اثر مقاومت سندیکاهای سرنگون گردید.

بدین ترتیب در نتیجه امتناع طولانی تریونیونیز از اعمال یک خط مشی سیاسی یکپارچه سوسیالیستی، و نیز به سبب چیرگی نظریه های سوسیالیستی معشوش و آشفته بر جنبش کنونی سندیکاهای انگلستان، امروزه امر پیوند و یکپارچگی جنبش در انگلیس به مراتب سست تر از جنبش سوسیال دموکراتیک آلمان می باشد، که به صورت سانترالیستی سازمان یافته است.

البته «فدراسیون کار بریتانیا» که همان اتحادیه سراسری سندیکاهای انگلستان می باشد، از سال ۱۸۶۸ تا به حال برقرار مانده است. لیکن تک تک اتحادیه های درون این فدراسیون از استقلال کامل برخوردارند و سازمان فدراسیونی سندیکاهای نقش یک اداره و ارگان مشورتی را ایفا می نماید. نمایندگی فدراسیون سندیکاهای از سال ۱۹۲۱ به بعد توسط دبیرکلی انجام می شود که از جانب «شورایعالی» منصوب می گردد. بعد از جنگ [اول جهانی] اتحادیه سندیکاهای انگلیسی در رابطه خیلی نزدیکی با «اتحادیه بین المللی سندیکاهای» - و بدین ترتیب در ارتباط با انترناسیونال دوم - قرار گرفته است، به این صورت که ریاست اتحادیه بین المللی در عین حال عضو شورایعالی اتحادیه سندیکاهای بریتانیا می باشد. □ ادامه دارد

زنان در فقر

بقیه از صفحه ۶

خانواده های فقیر زنها ساعتهای بیشتری از مردان کار می کنند و هرچه خانواده ای فقیرتر باشد کار زنها طولانی تر می گردد.

سالانه حدود نیم میلیون زن در اثر مشکلات زایمان و یا دوران حاملگی جان خود را از دست می دهند. اکثریت این زنان از کشورهای فقیر هستند. در برخی از کشورها به عنوان مثال در آفریقا حدوداً از هر ۵۰ زنی که وضع حمل می کند یک نفر جان خود را از دست می دهد. برعکس در کشورهای اسکانندیناوی این نسبت یک نفر در بیست هزار نفر است. با در نظر گرفتن این که تعداد متوسط زایمان در کشورهای فقیر ۷ بار است و به همین دلیل خطر مرگ این زنان را بیشتر تهدید می کند. پارتاداسکوپتا، اقتصاددان دانشگاه کمبریج می گوید برای این زنان زایمان به مانند قمار بر سر جان می ماند. اما خیر رضایت بخش این است که حدود ۲۰ سال پیش، امکان دسترسی زنان به حداقل مایحتاج خود بسیار کمتر بود تا این که بین سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۰ شانس ادامه حیات زنان هنگام زایمان بالا رفت. زنان به مقدار قابل ملاحظه ای نسبت به ۱۹۷۰ وارد مدارس گشتند و این خصوصاً در کشورهای فقیر چشم گیرتر بود، به طوری که تعداد دختران مدرسه ای تقریباً دوبرابر گشت. آنها همچنین دسترسی بیشتری به استفاده از وسایل مدرن جلوگیری از بارداری پیدا کردند. در نتیجه سرعت رشد جمعیت جهان ۴۰ درصد تخفیف یافت. متأسفانه آمارهای بین المللی در مورد زنان از روی درآمدشان دسته بندی نگشته است ولی امکان این که سطح زندگی زنان تقریباً مرفه بیشتر از زنان فقیر بالا رفته باشد، زیاد است. اما با این حال شواهد موجود نشانگر این است که وضعیت زنان حتی در کشورهای بسیار فقیر در سالهای اخیر بهتر گشته است.

اما خبر بد این که با وجود این که به طور کلی در وضعیت زنان فقیر تغییرات مثبتی ایجاد شده است اما از نظر درآمد هنوز عقب هستند. محاسبه و مقایسه درآمد و مخارج خانواده ها بسیار مشکل است خصوصاً اگر بخواهیم درآمد زن و مرد را تفکیک کنیم تنها طریقی که می توان فقر را با در نظر گرفتن جنسیت حساب کرد این است که نگاهی به وضعیت خانواده هایی که متکی به درآمد زن هستند و خانواده هایی که متکی به درآمد مرد هستند، کرده و با هم مقایسه کنیم و سطح زندگی این دو گروه را در کشورهای در حال توسعه بررسی کنیم. این مقایسه بدین صورت معنا می دهد که می بینیم در کشورهای صنعتی همچون ایالات متحده آمریکا، که اطلاعات دقیق تری برای سنجش در دست است. خانواده هایی که به درآمد زن متکی هستند بسیار فقیرتر هستند که خود دلیلی بر زنانه گشتن فقر می باشد.

صندوق بین المللی برای خدمات کشاورزی، با استفاده اطلاعاتی که مربوط به خانواده های تحت تکفل زنان هستند، درجه فقر در ۴۱ کشور در حال توسعه را محاسبه کرده است (افراد فقیر این ۴۱ کشور روی هم رفته ۸۴ درصد کل جمعیت آنان را در برمی گیرد). نتیجه این محاسبات نشان می دهد که بین سالهای ۷۰-۱۹۶۵ و ۱۹۸۸ درصد زنانی که به درآمد زیر خط فقر رسیده اند به مراتب رشد بیشتری نسبت به مردان داشته است به طوری که این مقدار ۴۷ درصد زنان و ۳۰ درصد مردان را در بر گرفته است و این در حالیکه در ۷۰-۱۹۶۵ درصد افراد فقیر را تشکیل می دادند اما در سال ۱۹۸۸ این تعداد به ۶۰ درصد رسیده است.

(ادامه دارد)

از میان نامه ها

خانم زینت میرهاشمی، مسئول نشریه نبرد خلق،

در شماره ۱۵۱ نبرد خلق در مطلبی که شما تحت عنوان «خاتمی و حقوق زنان» نوشته بودید، نکته بی وجود داشت که فکر می کنم احتمالاً ناشی از اشتباه در مورد قانون «مجازات اسلامی» رژیم باشد. در ستون ۳ صفحه ۳ در مورد اقدامات رژیم علیه زنان از جمله آمده است: زنان بیشماری صرفاً برای این که خود برای بدنشان تصمیم گرفته بودند سنگسار شدند. آنچه لازم به یادآوری است این است که این مجازات «شرعی» برای زنان، در مورد «زنان محصنه» اجرا می شود یعنی در مورد زنانی که با داشتن شوهر، با مرد دیگری همبستر شده اند. حتی در تبصره ۲ ماده مربوط به «رجم» (سنگسار) آمده است: «مرد یا زنی که همسر دائمی دارد ولی در اثر مسافرت یا حبس و مانند آن در عذرهای موجه، به همسر خود دسترسی ندارد، موجب رجیم نیست». با تاکید بر این که مجازات سنگسار و مجازاتهایی از این قبیل که در قانون قصاص و مجازات رژیم وجود دارد، رفتاری وحشیانه می داند که به هیچ وجه قابل قبول نیست و نباید اجرا شود، اما با مفهومی که نوشته شما - در عبارتی که نقل کردم- می رساند نیز مخالفم. از جملات فوق این طور استنباط می شود که گویا نویسنده، داشتن رابطه جنسی با مردان دیگر را برای زنان شوهردار یک حق می داند، حق تصمیم گرفتن برای بدن خودشان، که گمان نمی کنم منظور شما این باشد، بلکه نظرستان محترم شمردن حق زنان و دختران (بدون همسر) برای معاشرت و داشتن رابطه با مردان است و محکوم کردن اذیت و آزار زنان به عنوان «رابطه نامشروع» و غیر شرعی و کلا نظرستان محکوم کردن اصل مجازات سنگسار به هر بهانه و دلیل بوده است.

به اعتقاد من، مرد یا زنی که دارای همسر است، در یک تعهد متقابل که برای زندگی زناشویی پذیرفته است، برخوردار از لذت جسمی را باید به رابطه خودش با همسرش محدود کند. اگرچه زنان و مردانی هستند که در زندگی مشترک به تمهیدات خود پایبند نمی مانند، ولی این امر یک پیمان شکنی است و نه یک حق. زنان نیز پیمان شکنی مردان را یک حق برای آنان نمی شمرند و در جوامع دموکراتیک غربی هم تا آن جا که در این سالهای اقامت در خارج کشور با فرهنگشان آشنا شده ایم، رابطه داشتن با غیر همسر برای زنان و مردان دارای همسر، امری عادی و یک حق شمرده نمی شود، گرچه واکنشها، با تمصبات خشونت آمیز و فاجعه بار از سوی مردان مثل آنچه در کشورهای مثل ایران ممکن است اتفاق بیفتد همراه نیست، یا کمتر اتفاق می افتد.

خوب است یادآوری کنم که محسن مخملباف در فیلم نوبت عاشقی این مسأله را مطرح کرده است که اگر مردی فهمید زنش با مرد دیگری رابطه عاشقانه و به اصطلاح سر و سری دارد، به جای آزار او و کشتن معشوق وی، بهتر است خودش را کنار بکشد تا آن دو با یکدیگر زندگی کنند و حتی آن گونه که وی در نوبت عاشقی مطرح کرده است، اگر شوهر راننده تاکسی است، تاکسی خود را هم که وسیله کسب و کارش است به آنان هدیه کند. اگر خاطرتان باشد، من در نشریه ایران زمین (شماره ۹۳ - اردیبهشت ۷۵) در «یادداشت و گزارش»، در مطلبی در مورد این فیلم، از آن به عنوان «گامی جسورانه در نفی تعصب مردانه» یاد کرده بودم. کسی که با من در مورد آن نوشته وارد بحث و جدل شد، با تحریف آشکار موضوع فیلم

که شرحش را داده بودم، مدعی شد که این کار شق القمر نبوده و موضوع عشق بین زن و مرد، مضمونی است که در اکثر فیلمها هست. اما به نظر من آنچه در آن فیلم مطرح شده بود، به خصوص وقتی توجه کنیم که این فیلم از ایران آمده (گرچه داستانش در ترکیه اتفاق می افتد) و سازنده فیلم هم یک آدم سابقاً حزب الهی بوده، مسأله خیلی اهمیت می یابد و به نظر من ارائه چنین دیدی برای امری که در رژیم کشتن زنان به خاطر آن مجاز شمرده می شود، البته چیزی بیشتر از «شق القمر» است. به هر حال من به اندازه ی محسن مخملباف نمی توانم پیش بروم. در همان حال که مجازات سنگسار را اقدامی وحشیانه می داند که به هر دلیل که باشد محکوم است، داشتن رابطه با کس دیگری را برای زنان و مردان دارای همسر، تقلب و پیمان شکنی می داند. حالا این که برای اینکار باید مجازاتی هم باشد یا نه، امر دیگری است که در شرایطی که حکومت برگزیده مردم سر کار باشد، می تواند به صورت یک بحث اجتماعی در سطح جامعه مطرح شود و حقوقدانان و جامعه شناسان و نمایندگان مردم در پارلمان قانون مناسب برای حل مسائل ناشی از «پیمان شکنی و تقلب» در زندگی زناشویی را تنظیم کنند به هر حال مجازات سنگسار و شلاق و اقداماتی از این قبیل برای مسأله یاد شده، امری مردود و محکوم است.

با احترام ا.ش.مفسر

- برای اطلاع بیشتر از قانون مجازات رژیم در این مورد، نگاه کنید به پانویس مقاله خانم مریم متین دفتری در نشریه آزادی شماره ۱۲ دوره دوم که اخیراً منتشر شده است.

توضیحی کوتاه:

با تشکر از آقای ا.ش.مفسر، لازم می داند پیرامون انتقاد این دوست عزیز، نکته ای را به طور خلاصه بیان کنم.

به رسمیت شناختن یک حق، به معنی تشویق استفاده از این حق نیست. اما بدون تردید، به رسمیت شناختن این حق، هیچ مسأله را برای کسانی که این حق را به رسمیت نمی شناسند، حل نمی کند. به طور مثال، ما حق برابر طلاق برای زن و مرد را به رسمیت می شناسیم. آیا به رسمیت شناختن این حق به معنی تشویق به طلاق است و تازه اگر به رسمیت شناختن این حق سبب ازدیاد موارد طلاق می شود، آیا باید نتیجه گرفت که علت این افزایش، دادن حق مساوی طلاق به زنان است؟ چرا نباید نتیجه گرفت که ندانن حق مساوی طلاق به زنان، سبب به زنجر کشیدن زنان می شود و بنابراین هنگامی که این زنجر پاره میشود، دلیلی وجود ندارد که زن خود را در اسارت نگه دارد.

تصمیم گیری در مورد چگونگی استفاده از جسم زن توسط خود او نیز یک حق است. به رسمیت شناختن این حق نقطه پایانی بر سنتهای پوسیده در محدودیت و اجبار زن می گذارد و توانایی زن برای انتخاب آزادانه و سرشار از عاطفه و عشق به زندگی را تقویت می کند. محدود کردن این حق به زنان شوهردار و بی شوهر با این استدلال که به رسمیت شناختن این حق برای زنان شوهردار، راه را برای خیانت زنان به شوهرانشان را باز می کند، دو اشکال اساسی دارد.

اولاً این تبصره گذاری از یک پیشداوری غلط نسبت به زنان ناشی می شود که گویی در تمام طول تاریخ این زنان هستند که در زندگی زناشویی، استعداد خیانت کردن دارند و باید آنان را با قانون کنترل کرد. در حالی که در این مورد به مرد در

مورد هرگونه استفاده از جسم خویش آزادی عمل و حمایت قانونی (همچون چند همسری و صیغه) داده می شود.

ثانیاً تبصره گذاری برای این حق، هیچ ضمانت اجرایی ندارد مگر آن که خود حق به طور کامل نفی شود. آیا آقای ا.ش.مفسر راهی برای تفکیک این حق که ضمناً اصل برابری کامل زن و مرد را نفی نکند، در نظر دارد؟ اتفاقاً اشاره آقای ا.ش.مفسر به فیلم نوبت عاشقی، نظر من را تایید می کند که محدودیت قانونی نمی تواند در واقعیت هیچ تغییری ایجاد کند و تنها به رسمیت شناختن این حق و تاکید بر اصل برابری زن و مرد و نیز عدم احساس مالک زن بودن از طرف مرد و تلقی خانواده به مثابه یک امر خصوصی می تواند مناسباتی سرشار از عاطفه و عشق به وجود آورد. یک بار دیگر از توجه آقای ا.ش.مفسر سپاسگزارم.

زینت میرهاشمی

با درود فراوان به دست اندرکاران و مسئولین محترم نشریه نبرد خلق و با امید به این که نامه ای را که برایتان نوشته ام همراه با اشعاری که قبلاً برایتان ارسال داشته ام بدون جواب باقی نماند. غرض از نوشتن این نامه درد دلی است که آن را با شما در میان می گذارم با امید به این که جوابی از آن دریافت کنم. اینجانب مطلبی در شماره ۱۵۲ نشریه نبرد خلق در بخش فرهنگ و هنر در مورد هنرمند عزیز آقای شهرام ناظمی که اجرای کنسرتی را در مؤسسه راسا در تاریخ دهم ژانویه ۹۸ در شهر اوترخت هلند همراه با گروه موسیقی اصیل ایرانی عهده دار بوده اند را خواندم که مرا بر آن داشت که این نامه را برای شما بنویسم. جهت آگاهی شما من یک پناهنده ایرانی و بیش از ۲۵ سال است نوازنده گیتار و موندهارمونیکا می باشم که بیش از دو سال است که در شرایط سخت کمپ پناهندگی همراه با خانواده ام زندگی می کنم. اما چه در ایران و چه در هلند هرگز دست از کار هنری خود برنداشته ام و با ساخت آهنگهای خود که اکثراً آنها در وصف رهایی ملت ایران از جیل و خرافات بوده در قسمت جنوب هلند در برنامه رادیویی «زیالند» (۸ نوامبر ۹۷) و همین طور مؤسسه راسا در تاریخ ۱۲ ژوئن ۹۷ و برنامه های مختلف دیگر که در روزنامه های منطقه ای هلند از آنها یاد شده که همگی آنها در وصف رهایی بوده است، اما هرگز فراموش نکرده ام که من یک پناهنده ایرانی هستم و موسیقی من هرگز به نام ایران به علاوه ولایت فقیه نخواهد بود. و حتی ساز آن هم غربی است و هزینه اجرای برنامه من را که تنها دو نفر آن را اجرا کردیم وزارت ارشاد جمهوری اسلامی تامین نکرده بود و ما آن را هم از جیب خودمان پرداخت کردیم، اما این ساز غربی که حتی نواختن آن در ایران تهاجم فرهنگی است یک ایرانی می نوازد و مسائل ایران را بازگو می کند چیزی که هرگز و متأسفانه هنرمندان ایرانی به آن کمتر اهمیت می دهند و شرایط حساس جامعه کنونی ایران را در نظر نمی گیرند. بله دوست عزیز منم در مؤسسه راسا به عنوان یک ایرانی برنامه اجرا کرده ام، همراه با خودم و دوست هنرمند دیگر نوازنده فلوت (یک مرد جنگی به از صد هزار) ولی اسم من نه بزرگ است نه به دنبال آن هستم که از طرف حکومت ملاها به من تفضیذ شود. در ضمن صحت برنامه های ذکر شده نزد اینجانب موجود می باشد. به امید این که جواب نامه ام داده شود و به امید پیروزی ملت ایران

با تشکر - مجید از هلند

NABARD - E - KHALGH

Organ of the
Organization of Iranian People's Fedayee Guerrillas
Executive Editor: Zinat Mirhashemi

Published by :
NABARD CULTURAL ASSOCIATION

No : 154 21Mar . 1998

NABARD
B.P. 20
91350 Grigny
Cedex / FRANCE

NABARD
Postbus 593
6700 AN Wageningen
HOLLAND

NABARD
P.O Box 10400
London N7 THX
ENGLAND

NABARD
Post fach 102001
50460 Kohn
GERMANY

HOVIAT
P.O Box . 1722
Chantilly, VA
20153-1722 U.S.A

NABARD
Casella Postale 307
65100 Pescara
ITALIA

E.Meil:
nabard@club-internet.fr
nabard@hotmail.com

صفحه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

در روی شبکه اینترنت

http:// 151.99.139.188/fedaian/

شهاب خطرناک

معرفی کتاب —

تداوم

تداوم، گفتگویی است با مهدی سامح که در آن به مسائل زیر پرداخته شده است:
- از کجا می آییم
- تاریخچه سازمان
- نظری کلی بر انشعابهای درون سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
- سوسیالیسم - مرگ و تولدی دیگر
- پایه های سوسیالیسم در قرن بیست و یک (مبانی منشور سازمان)
- زن فدایی
- مبارزه مسلحانه
- ما و شورا
- وحدت و جبهه وسیع
- سفر به آمریکای شمالی
- تداوم
قیمت کتاب معادل ۲۵ فرانک فرانسه، ۷ مارک آلمان و ۵ دلار آمریکا است.
برای دریافت کتاب با ارسال قیمت آن با آدرسهای آلمان، هلند و آمریکا مکاتبه کنید.

تلویزیون سی ان ان در برنامه روز ۲۱ اسفند ۷۶ گفت: ستاره شناسان می گویند که شهابی به قطر تقریباً ۲ کیلومتر، در حال نزدیک شدن به زمین است. هر چند فاصله این شهاب غول پیکر تا زمین هنوز بسیار زیاد است، ولی مسیر حرکت آن به سمت کره زمین می باشد. این شهاب ۳۰ سال دیگر به زمین می رسد. هنوز مشخص نیست که این شهاب به چه فاصله یی از زمین می رسد یا احياناً به زمین برخورد می کند یا نه. ولی برخی از دانشمندان می گویند که فاصله این شهاب، به حد خطرناکی به زمین نزدیک خواهد شد. در تاریخ نوین بشریت، این اولین باری است که شهابی به این حد به زمین نزدیک می شود. مسیر حرکت این شهاب در منظومه شمسی که XF۱۱ نام گرفته است، با مسیر حرکت زمین به دور خورشید، تلافی می کند. روز ۲۶ اکتبر سال ۲۰۲۸، این شهاب به نزدیکترین فاصله خود به زمین خواهد رسید که برابر ۲۶ هزار مایل خواهد بود. با در نظر گرفتن ضریب اشتباه، احتمال این هست که شهاب فوق به زمین اصابت کند. آخرین باری که یک شهاب در این ابعاد به زمین برخورد نمود، حدود ۶۵ میلیون سال پیش بود، که در اثر آن نسل دایناسورها از روی کره زمین برچیده شد. دانشمندان برای چند سال آینده مسیر این شهاب را دنبال می کنند، تا مشخص شود که در صورت احتمال، به کدام منطقه زمین اصابت خواهد کرد. ولی اگر این شهاب به زمین اصابت نماید، دو حالت پیش خواهد آمد:

- اگر به اقیانوس اصابت نماید، در اطراف آن اقیانوس، دیگر شهری باقی نخواهد ماند و تمامی سواحل اقیانوس کاملاً شسته شده و به صورت گل در می آید.
- اما اگر در حالت دوم، به روی زمین خشک برخورد نماید، حفرة یی روی زمین ایجاد خواهد کرد که قطر آن دست کم ۳۵ کیلومتر خواهد بود. بر اثر این اصابت، گرد و خاکی به هوا برخورد خواهد داشت که تمام فضای کره زمین را خواهد پوشاند و از رسیدن نور خورشید به مدت چند هفته یا حتی شاید چند ماه به زمین، جلوگیری خواهد نمود.
ولی دانشمندان می گویند که نباید تصور کرد که آخر زمان ۳۰ سال دیگر است، زیرا اگر چنین احتمال واقعیت پیدا کند، علم بشری آن قدر پیشرفت کرده است که محاسبه دقیق نقطه اصابت، به مدت کافی از قبل امکان پذیر باشد تا اخطارهای لازمه را از قبل بدهد.
دانشمندان هم چنین می گویند که در حال حاضر روزانه هزاران شهاب به سمت زمین در حرکتند، ولی به دلیل کوچک بودن آنها، وقتی به جو زمین برخورد می کنند، می سوزند و در همان جو از بین می روند.

برای آزادی

برنامه رادیویی انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران - پاریس
موج FM - 106/6
زمان - آخرین پنجشنبه هر ماه از ساعت ۱۷ تا ۱۸ و تکرار آن در روز بعد از ساعت ۱۱ تا ۱۲
برنامه آینده: روز ۲۶ مارس ۹۸ است.

توجه

آدرس جدید کانون فعالین سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - واخنینگن

NABARD
Post Bus 593
6700 AN Wageningen
HOLLAND

شماره ۱۱ سینمای آزاد منتشر شد



در شماره ۱۱ سینمای آزاد، مطالبی از بصیر نصیبی، پرویز صیاد، تهمنه میلانی، شاهرخ گلستان، احمد نیک آثر، مسعود مدنی، جابر کلیبی، عباس سماکار و ... چاپ شده است.

نامه های رسیده

- آقای اکبر توانا هزینه اشتراک شما دریافت شد.
- آقای تیمور از ویرجینیا، ۲۰ دلار کمک مالی
- رفقای کالیفرنیا ۱۰۰ دلار کمک مالی

نبرد خلق

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

مدیر مسئول: زینت میرهاشمی

چاپ: انجمن فرهنگی نبرد

نبرد خلق ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و بیان کننده نظرات این سازمان است. اما بدیهی است که از چاپ مقالات و مطالب فعالین سازمان و جنبش مقاومت و صاحب نظران و نیز ترجمه مطالبی که حجم نشریه اجازه می دهد و اطلاع از آن مفید است، خودداری نمی کند. مطالبی که با امضای افراد در نبرد خلق چاپ می شود، بیان کننده نظرات خود آنان است که ممکن است با نظرات سازمان منطق، همسو یا اختلاف داشته باشد. سرمقاله نبرد خلق (با نام و یا بدون نام) بیان کننده نظر سازمان است.

برای تماس مستقیم با نبرد خلق و اشتراک آن، با آدرس زیر تماس بگیرید.

NABARD
B.P 20
91350 GRIGNY CEDEX / FRANCE

فرم اشتراک نبرد خلق

Name :

Address :

بهای اشتراک سالانه نبرد خلق

اروپا ۷۵ فرانک فرانسه
آمریکا و کانادا ۱۸ دلار آمریکا
تک شماره ۷ فرانک فرانسه

حساب بانکی سازمان

نام بانک : SOCIETE GENERAL
آدرس بانک : BOULOGNE - S - SEIN
FRANCE
کد گیشه 03760
شماره حساب : 00050097851
نام صاحب حساب : Mme. Talat R.T

حمله نظامی به ۲ واحد از رزمندگان مجاهد خلق

ساعت سه و نیم بعد از ظهر یکشنبه ۱۰ اسفند، انبوه پاسداران و عوامل وزارت اطلاعات رژیم با عبور از مرز بین المللی دو واحد از مجاهدین را در حوالی شهر مرزی ترساق مورد حمله قرار دادند. قوای دشمن که مجهز به سلاحهای سبک و نیمه سنگین بودند ابتدا تلاش کردند رزمندگان را محاصره نمایند، اما با عکس العمل سریع مجاهدین یک درگیری گسترده بین طرفین آغاز شد که ساعتها به طول انجامید. این درگیری که در منطقه ای به وسعت ۱۵۰ کیلومتر مربع جریان داشت و تا حوالی صبح روز بعد ادامه یافت، در برخی نقاط به یک جنگ تن به تن تبدیل شد. دشمن که به هیچوجه در انتظار چنین عکس العملی از سوی مجاهدین نبود، سرآسیمه به نیروهای خود در شهرهای مهران و صالح آباد (استان ایلام) آماده باش داد و تعداد بیشتری از پاسداران را روانه منطقه درگیری نمود. سرانجام پاسداران علیرغم تعداد زیادشان، پس از برجای گذاشتن تعدادی کشته و ارسال پیامهای متعدد کمکخواهیهف در مقابل آتش رزمندگان عقب نشینی کردند و از راه دور با خمپاره های ۸۲ میلیمتری مواضع مجاهدین را زیر آتش گرفتند. مجاهدین، مهاجمان را تعقیب کردند و طی چند رشته درگیری، ضربات سنگینی به آنان وارد نموده و آنان را ناگزیر از فرار به داخل خاک ایران ساختند.

در جریان این درگیری دهها تن از عوامل رژیم کشته شدند. اجساد برخی از آنان در منطقه درگیری به جای ماند و برخی از کشته ها را با خود به داخل خاک ایران منتقل کردند. همزمان پاسداران و نیروهای انتظامی در تمام استان ایلام به حالت آماده باش درآمدند. در جریان این درگیری ۵ مجاهد خلق، عباسعلی باقری، اسدالله رنجبر مقدم، مهدی صلح، منصور بهشتی و موسی حیدرزاده به شهادت رسیدند. مجاهد قهرمان موسی حیدرزاده یکی از پرسابقه ترین زندانیان سیاسی ایران در رژیم خمینی است. وی از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۲ به مدت ۱۲ سال، در زندانهای مختلف رژیم آخوندی به سر برده بود.

سازمان مجاهدین خلق ایران
۱۱ اسفند ۱۳۷۶

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران شهادت ۵ رزمنده مجاهد خلق را به سازمان مجاهدین خلق ایران و خانواده های این شهدا تسلیت می گوید.

اعتراض مردم نجف آباد

دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران روز ۱۶ اسفند ۷۶ اعلام نمود که: «گزارشهای رسیده از ایران حاکی است که مردم نجف آباد امروز با بستن مغازه های خود به سیاستهای سرکوبگرانه ملایان، به خصوص علیه روحانیون و طلاب مخالف اعتراض کردند. به رغم تهدیدات قبلی و اعمال فشار نیروی انتظامی برای جلوگیری از این اقدام اعتراضی، امروز تمامی مغازه های نجف آباد تعطیل بودند. پس از حمله نیروهای امنیتی و وزارت اطلاعات رژیم به خانه و دفتر حسینعلی منتظری، جانشین سابق خمینی، در آبان ماه گذشته، نجف آباد که زادگاه منتظری است شاهد اعتراضات گسترده و درگیریهای پراکنده مردم با نیروهای سرکوبگر رژیم بوده است. طی همین مدت، رژیم ملایان به دستگیری و زندانی کردن شمار زیادی از روحانیون و طلاب مخالف در قم و تهران و سایر شهرها مبادرت کرده است.

سنگسار و قطع دست

رادیو کرمانشاه ۳/ اسفند/ ۷۶: از زندی در نماز جمعه کرمانشاه گفت: خدا انشاء الله نیروی انتظامی را قدرت بده، توان بده، قدرت بیشتر بده، تأثیرشون رو بیشتر بکنه، انشاء الله حضور بیشتر داشته باشند، که دست و پای اینهایی که امنیت جامعه را دارن از بین می برن، دست و پای اینها را ببرد (تکبیر جماعت). قوه قضائیه هم انشاء الله یک چند تا از اینهایی که شرایطش هست بیاره انشاء الله در یکی از میدانها، دستهای اینها را بیره که عبرت برای دیگران بشه انشاء الله. کسانی هم که تجاوز به ناموس جامعه می کنند یک سنگسارهایی هم داشته باشند، که با سنگسارها با بریدن دستها یعنی این انگشت دستها. من قول می دم که جامعه درست بشه.

پرونده منتظری در شورای عالی امنیت

عبدا لله نوری وزیر کشور حکومت اسلامی فاش ساخت که پرونده آیت الله منتظری هم چنان در شورای عالی امنیت ملی گشوده است و فعالیتها او زیر نظر قرار دارد. رادیو اسرائیل روز ۱۳/ اسفند ۷۶ از توزیع شبنامه هایی در حمایت از منتظری در شهرهای اصفهان و نجف آباد خبر داد.

در یکی از شب نامه ها که در اصفهان توزیع شده، گفته شده: ما حق شرعی خود می دانیم که هم چنان به حصر غیر قانونی ایشان اعتراض نماییم و در روز شنبه ۱۶ اسفند کسب و کار خود را تعطیل نموده و در مساجد، حسینیه ها و خانه های خود متحصن گردیم.

رادیو اسرائیل ۱۳/ اسفند ۷۶

حمله انصار حزب الله به یک استاد دانشگاه

یک استاد دانشگاه از سوی افراد مهاجمی که بنا به توصیف روزنامه سلام به گروههای خشونت طلب انصار حزب الله وابسته بودند در شهر اراک مورد حمله قرار گرفت و به بیمارستان انتقال یافت. این استاد از ناحیه صورت و چشم زخمی شده است. سلام نوشت هدف مهاجمان ترسانیدن این دکتر به منظور دادن انصراف از قبول ریاست دانشگاه بوده است.

رادیو اسرائیل ۷ اسفند ۷۶

سقوط قیمت نفت

رادیو رژیم ۷ اسفند ۷۶: در هفته جاری نفت خام سبک ایران در دهانه کانال سوئز ۱۱ دلار و ۷۴ سنت به فروش رسید که ۵۹ سنت کاهش داشت. قیمت نفت خام سنگین ایران نیز به بشکه ای ۱۱ دلار و ۲۶ که ۵۷ سنت کاهش دارد، رسید.

محکومیت یک روزنامه نگار

خبرگزاری فرانسه روز ۱۴ اسفند ۷۶ اعلام کرد که آژانس رسمی ایرنا اعلام کرد یک روزنامه نگار ایرانی به نام اکبر گنجی به سه ماه زندان اجباری و نه ماه زندان تعلیقی توسط دادگاه انقلاب محکوم شد. به گفته این آژانس روزنامه نگار مذکور نزدیک به چپ اسلامی به دلیل: نشر اکاذیبی که افکار عمومی را مغشوش کرده است و قصد آسیب رساندن به افکار عمومی داشته است، محکوم شده است. ایرنا با این وجود اضافه کرد که از آقای گنجی، مسئول هفته نامه راه نو و همکار سابق هفته نامه ادبی کیسان (نزدیک به دولت)، «شکایاتی از طرف افراد خصوصی نیز شده است و پرونده هم چنان باز است». اکبر گنجی روز ۶ دسامبر گذشته پس از یک سفرانی در شیراز دستگیر شده بود.

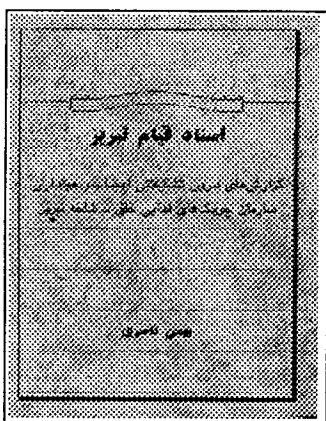
شهدای فدایی - فروردین ماه

در برابر ندر می آسند
خانه را روشن می کنند
می میرند



رفقا: جواد سلاخی - حبیب مؤمنی - خشایار سنجرى - منصور فرشىدى - محمد معصوم خانى - بیژن جزنى - حسن ضیاء ظریفی - عباس سورکی - مشعوف (سعید) کلانتری - محمد چوپانزاده - عزیز سردی - احمد جلیل افشار - حمید اکرامی - محمدرضا کامیابى - غزال (پریدخت) آیتی - سیمین پنجه شاهی - عباس هوشمند - علی میرابیون - یدالله سلسبیلی - ناصر توفیقیان - جلیل اراضی - بهرام آق اتابای - عطا خانجانی - محمدآراز (بهرورز) - آراز محمد وردی پور - غفور عمادی - عبدا لله صوفی زاده - بردی محمدکوسه - غراوی - قربانعلی پورنوروز - سعید جوان مولایی - علی محمد خوجه - فیروز شکری - آناه بردی سرافراز - قربان (آرقا) شفیعی - فیروز صدیقی - نور محمد شفیعی - محمد رسول عزیزیان - پروین افروزه - محمد حرمتی پور - منوچهر کلانتری - صدیق دیده ور و ... از سال ۱۳۴۹ تاکنون در پیکار علیه امپریالیسم و ارتجاع توسط مزدوران رژیمهای شاه و خمینی به شهادت رسیدند.

اسناد قیام تبریز



اسناد قیام تبریز، گزارشهای درون تشکیلاتی، اعضا و هواداران، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - شاخه تبریز، است که توسط بهمن ناصری تنظیم شده است. این کتاب ۲۷۴ صفحه و در نوامبر ۱۹۹۷ انتشار یافته است. برای دریافت این کتاب با آدرس زیر مکاتبه کنید.

Postfach: 5311
30053 Hannover
Germany